

دفاع قرآن از پیامبر اعظم (ص)

عضویت علمی و مدیر کرده علوم قرآن و حدیث
مدرس عالی فقه و معارف اسلامی

محمد فاکر میبیدی

چکیده

نویسنده در این مقاله سعی کرده است تا مجموعه واکنش‌های منفی مخالفان عصر نزول قرآن را که در قالب بهتان و بهانه در برابر قرآن کریم و پیامبر اعظم (ص) نشان داده‌اند، مطابق سیر نزول قرآن به تصویر بکشد و متقابلاً پاسخ‌های قرآن را به آنان بازگو نماید. همچنین برخی نسبت‌های ناروای نوپیدا را که معاندان امروزی بر حضرت محمد (ص) این پیامبر رحمت، و آخرین صحیفه آسمانی، یعنی قرآن به زیان یا قلم آورده‌اند، مطرح کرده، به آنها پاسخ اجمالی می‌دهد.

کلیدواژه

جنون، سحر، اختلاق، اسطوره، شعر، افتراء.

اشارات

مخالفان قرآن در زمان نزول آیات قرآن، در برابر پیامبر اعظم (ص) به تناسب زمان و مکان و شرائط، واکنش‌هایی مختلف از خود نشان می‌دادند. گاهی با تهمت و سخنان ناروا، گاهی با توسل به رفتار ناشایست و آزار و اذیت آن حضرت به مصاف وی می‌رفتند. گاهی نیز با زیر سؤال بردن قرآن و انکار و حیانی بودن آن، در برابر آیات الهی عکس‌العمل نشان می‌دادند، و در نهایت با بهانه‌های واهی به مخالفت با قرآن و پیامبر (ص) می‌پرداختند. از آن سو، قرآن کریم، ضمن بیان مخالفت‌های مختلف با وحی و سالت، به واکنش متقابل، در برابر این برخوردها سیره نبوی را نیز در این زمینه گزارش کرده است. نوشتار حاضر سعی نموده تا برخی از مهم‌ترین موضع‌گیری‌های مخالفان، همراه با دفاعیات قرآن را بررسد.

مبنای پژوهش

بررسی تاریخ‌گونه بهتانها به ترتیب تاریخ نزول قرآن، متوقف بر آگاهی از سیر نزول آیات و سوره است. مبنای ما در این تحقیق روایاتی است که در این زمینه وجود دارد و شیعه و سنی آنها را تلقی به قبول نموده‌اند.^۱ آری علامه طباطبایی در این زمینه سخن دیگری دارد. وی گرچه اثرات دانستن مکی و مدنی بودن سوره‌های قرآن و ترتیب نزول آن را در شناخت مباحث مربوط به دعوت پیامبر (ص) - سیر روحی - سیاسی پیامبر (ص) در عصر نزول قبول دارد، اما معتقد است روایات حجت معتمدی بر این مسأله نیست، و باید به قضیه سیاق و قرائن و امارات خارجی بسنده کرد.^۲ اما باید گفت این دیدگاه برخاسته از عدم حجیت خبر واحد در غیر فقه و احکام است که در جای خود مورد بررسی قرار گرفته و بدان چاسخ داده شده است.^۳

به هر صورت مبنای بحث در این نوشته اتکا و اکتفا به روایات و تاریخ منقول در این زمینه است، و بیان بهتانها نیز بر همین اساس می‌باشد.

ثمره و نتایج پژوهش

ثمره یک بحث علمی ممکن است صرف‌دانش‌افزایی باشد، و ممکن است افزون بر ثمره علمی، نتایج عملی نیز داشته باشد. به نظر نویسنده، ثمره این بحث هم در بعد علمی آشکار است و هم در بعد عملی نمایان است. در مجموع آثار مترتب بر آن عبارت است از:

آگاهی بر موضع‌گیری معاندان در برابر قرآن و نوع برخوردهای خدای متعال. وقوف بر نسبت‌های ناروا به پیامبر اعظم(ص) و چگونگی نفی آنها از سوی قرآن.

پیگیری سیر حرکت مخرب منکران در طول دوره برخورد.

اطلاع بر شناخت مشکلات موجود در مسیر تبلیغ پیامبر(ص).

شناخت شیوه تبلیغی نشأت گرفته از وحی و الگوگیری از روش پیامبر

اعظم(ص).

با توجه به آنچه گفته شد ضرورت بحث نیز به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا حرکت مخربی که از سوی مخالفان عصر نزول آغاز شده است، همچنان به وسیله معاندان امروزی نیز دنبال می‌شود. این حقیقت را نیز باید مد نظر داشت که گرچه گذشتگان و امروزیان مبارزه با قرآن را به عنوان یک پروژه و یک پروسه در دستور کار خود قرار داده‌اند، اما به گواهی خود قرآن توان رویارویی با منطبق قرآن را ندارند، و واکنششان به مثابه فوت کردن خورشید با دهانشان می‌باشد که فرمود: *يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ*؛ «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند». در این مقاله برخی از بهتانهایی که علیه پیامبر عظیم‌الشأن بیان شده است، به ترتیب نزول مورد بررسی قرار می‌گیرد:

یک. نسبت جنون

واژه جنون از ریشه جن به معنای پوشیده است. و اگر به بجهٔ درون شکم مادر نیز جنین گفته می‌شود، و یا به پری، جن می‌گویند، به دلیل این است که از دیدگان پوشیده و پنهان است.^۶ در اصطلاح به عاملی گفته می‌شود که عقل را می‌پوشاند.^۷ و یا موجب اختلال در قوای عقلی انسان می‌شود، به طوری که اعمال و رفتار انسان را از مسیر درست خارج می‌کند.^۸ برخی از مفسران نیز می‌نویسند: مجنون کسی است که دچار جنون شده و عقلش زایل شده است و پرت و پلا می‌گوید.^۹

از نگاه دیگر با توجه به تعبیر «جَنَنَ» که می‌فرماید: **أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ**؛ «آیا می‌گویند او جنونی دارد؟ [نه] بلکه [او] حق را برای ایشان آورده [ولی] بیشترشان حقیقت را خوش ندارند». برخی از مفسران گفته‌اند: این تعبیر به معنای نوعی از جنون است. برخی دیگر معتقدند که این تعبیر بیانگر عقیدهٔ خاصی است که کفار گمان می‌کردند که جن در درون شخص مجنون حلول کرده، از لب و زبان وی سخن می‌گوید.^{۱۰} واژگان دیگری چون مألوق، مألوس، معتوه، خبال نیز به معنای زوال و نقصان عقل است؛ با این تفاوت که معتوه به کسی گفته می‌شود که از غیر راه جنون ناقص‌العقل شده باشد.^{۱۱}

اتهام جنون سرآغاز معارضه

بر اساس سیر نزول، اولین اتهام به پیامبر عظیم الشان، نسبت جنون است. در سوره قلم می‌فرماید: **وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**؛ «می‌گویند: این شخص دیوانه است». منظورشان این است که پیامبر(ص) سخنان جنون‌آمیز بر زبان جاری می‌کند، و به اصطلاح اگر عاقل بود نمی‌گفت خدا به من وحی می‌کند، و نمی‌گفت که باید چندین خدایان را کنار گذاشته و تنها یک خدا را پرستید. **أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ**؛ «آیا چندین خدا را، خدای واحدی

قرار داده؟ این واقعا چیز عجیبی است». برخی از قرآن پژوهان معاصر نیز تصریح کرده‌اند که اولین اتهام به پیامبر (ص) نسبت جنون بوده است.^{۱۰}

جنون، نسبت فراگیر

قرآن، گواهی می‌دهد که نسبت جنون منحصر به پیامبر اسلام (ص) نبوده است؛ بلکه این اتهام در باره دیگر انبیاء نیز تکرار شده است. قرآن در باره انبیاء به طور کلی می‌فرماید: كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ^{۱۱}؛ «بدین سان، بر کسانی که پیش از آنها بودند هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند: ساحر یا دیوانه‌ای است». کلمه «کذکک» به شباهت کفار قریش با امت‌های پیشین در اتهام جنون به پیامبر (ص) اشاره دارد.^{۱۲} در باره نوح (ع) می‌فرماید: إِنَّهُ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ^{۱۳}؛ «او نیست جز مردی که جنون دارد. پس تا چندی درباره‌اش دست نگاه دارید». درباره موسی (ع) می‌فرماید: قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ^{۱۴}؛ «[فرعون] گفت: واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است».

این نسبت ناروا به عنوان یکی از مهم‌ترین حربه‌ها علیه آن پیامبر (ص) از آغاز حرکت نبوی تا مدت‌ها همچنان ادامه داشته و گویا به عنوان یک حرکت مستمر در کنار واکنش‌های مقطعی مطرح بوده است. از این رو می‌بینیم که در آغاز نهضت بیداری پیامبر اعظم (ص) گفتند: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ^{۱۵} باید توجه داشت که گرچه این تعبیر در دومین سوره قرآن است، لیکن تعبیر ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ^{۱۶} در آغاز سوره و تعبیر يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ^{۱۷} در پایان سوره، گویای این است که مخالفان در اولین واکنش خود چنین موضعی گرفتند، و قرآن سخن آنان را حکایت می‌کند. برای سومین بار این موضوع بازگو کرده، با نفی آن می‌فرماید: أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ^{۱۸}؛ «آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟» نیز به صراحت به پیامبر (ص) می‌گفتند: يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ^{۱۹}؛ «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو

دیوانهای». نیز می‌فرماید: أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ «آیا [این مرد] بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟» همچنین می‌فرماید که گفتند: مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ.^{۲۰} در سوره مؤمنون که از سوره‌های اواخر مکه است، می‌فرماید: أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ؟^{۲۱} «آیا می‌گویند او جنونی دارد؟»

در زمان اقامت پیامبر(ص) در مکه پس از بعثت، این نسبت رواج داشته است، و با هجرت آن حضرت به مدینه و تغییر اوضاع فرهنگی پیرامون پیامبر(ص) در مدینه این فکر باطل نیز متوقف گردید. جنون از جهت طول زمان به جنون طباقی و جنون ادواری تقسیم می‌شود، و از جهت میزان اختلال حواس نیز اقسامی دارد؛ از جمله: ۱. فکر و خیال بیماری (مالیخولیا)، ۲. جنون خاص نسبت به برخی از امور (مونومانیا)، ۳. جنون عام با هیجان شدید (مانیا)، ۴. ذهول، یا ضعف و سستی قوای عقلی، ۵. بله، یا نقص عقلانی در خلقت که بر اثر کوچکی مغز پدید می‌آید.^{۲۲} به خوبی معلوم نیست که کدام یک از این اقسام و انواع را که در عصر نزول نیز به نوعی (هرچند با عناوین دیگر) مطرح بوده است، به پیامبر(ص) نسبت می‌دادند. اما به قطع می‌توان گفت: جنون طباقی و نوع سوم و پنجم مراد نبوده است؛ زیرا برخی از کارهای آن حضرت، حتی به نظر خود مخالفان درست بوده است. بنابراین گمان می‌رود که نوع اول، دوم یا چهارم منظور باشد.

هدف از اتهام جنون

شکی نیست که مقصود مخالفان از طرح این اتهام، بطلان و حیانی بودن قرآن، و باطل کردن نبوت بود. آنان می‌خواستند با این ترفند بگویند سخنان محمد(ص) هذیانی بیش نیست که از تلقین پریان دریافت نموده، برای ما بازگو می‌کند، و با این شیوه از گرویدن مردم به پیامبر(ص) جلوگیری کنند.^{۲۳} مجنون و ابتلا به جنون دو معنا می‌تواند داشته باشد: یکی به معنای متعارف و از دست دادن مشاعر و عقل و قوای ادراکی است، و دوم این‌که شخص مجنون بالفعل تحت تأثیر جن و با القاء و تلقین وی سخن می‌گوید. کلام فخررازی و علامه

طباطبایی ناظر به معنای دوم است، و عطف «از دُجْر» بر «مَجْنُون» در آیه: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ از دُجْر^{۲۱}، در جریان حضرت نوح مؤید آن است.^{۲۲}

دفاع قرآن

خدای سبحان در پاسخ به این اتهام، به دفاع از قرآن و پیامبر (ص) پرداخته و در هر مورد پاسخ مناسب داده است. این دفاع را در پنج مرحله می‌توان ترسیم نمود:

در نخستین مرحله، در برخوردی ساده و بدون این‌که سخن مخالفان را نقل کند، می‌فرماید: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ^{۲۳}؛ «به لطف و رحمت پروردگار، تو مجنون نیستی». در ادامه پس از نقل قول آنها فرمود: مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ^{۲۴}؛ «این کتاب الهی جز ذکر، برای جهانیان نیست». در این مرحله، پیامبر (ص) را عاقل معرفی کرده، وی را عنایت و لطف الهی می‌خواند. در مرحله دوم پس از سوگندهای متعدد به ستارگان [سیاره‌ها]، شب و صبح،^{۲۵} به معرفی آورنده وحی می‌پردازد: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ^{۲۶}؛ «که [این قرآن] سخن فرشته بزرگواری است، نیرومند پیش خداوند صاحب عرش، بلندپایگاه است، در آنجا هم مطاع [و هم] امین است». سپس می‌فرماید: وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ^{۲۷}؛ «مصاحب شما مجنون نیست». این سخن بدین معنا است که القاء‌کننده این کلمات به پیامبر (ص) جن نیست بلکه فرشته الهی است، و سخن پیامبر (ص) از سر هذیان نمی‌باشد، بلکه سخن خدا است که فرشته‌ای امین، مکین و مطاع آن را آورده است. قرآن در این دو مرحله در مقابل اندیشه جن‌گرایی، فرشته وحی را معلّم پیامبر (ص) معرفی می‌نماید.

در مرحله سوم محور دفاع را خود پیامبر (ص) قرار داده، می‌فرماید: أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ^{۲۸}؛ «آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست». در ادامه

می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ، وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ أَقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَيَأْتِي حَدِيثٌ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟» «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند، و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟» این آیات با تعبیر صاحب، اشاره به این دارد که پیامبر اسلام (ص) شخص ناشناخته‌ای در میان آنها نبود و به تعبیر خودشان دوست و همنشین‌شان محسوب می‌شده است. بیش از چهل سال در میان آنان رفت و آمد داشته، و همواره فکر و تدبیرش را دیده‌اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده‌اند. کسی که قبل از این دعوت، از عقلای بزرگ آن جامعه به شمار می‌رفت، چگونه به یک‌بار چنین وصله‌ای را به وی چسبانند. آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو می‌رفتند که ممکن است دعوت او حق باشد، و مأموریتی از طرف پروردگار یافته است؟^{۳۸} در آیه بعد، آنها را به مطالعه عالم هستی، آسمانها و زمین، دعوت می‌کند و می‌گوید: آیا در حکومت آسمانها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده، از روی دقت و فکر نظر نیک‌کنند تا بدانند این عالم آفرینش با این نظام حیرت‌انگیز، بیهوده آفریده نشده و هدفی برای آن بوده است. دعوت پیامبر (ص) در حقیقت دنباله همان هدف آفرینش، و تکامل و تربیت انسان است. نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می‌کند، و هم وجود هدفی مهم در این عالم بزرگ و منظم را ترسیم می‌نماید. در هر دو صورت، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند، می‌فرستد.

این آیات طرف مقابل را متهم به بی‌فکری نموده است و در حقیقت آنها را به گذشته خود ارجاع می‌دهد تا ببیندیشند و بدانند کسی که سالیان دراز پیش از رسالت در میان آنها بوده و او را صادق و امین می‌دانستند، چه شد که یک‌دفعه و تنها به دلیل مخالفت با افکار شما مجنون شد. اگر اینان در ملکوت آسمان و زمین نظر کنند، بسا متوجه گردند و تصدیق کنند که پیامبر (ص) نه تنها مجنون

نیست بلکه عاقل‌ترین عقلای عالم است؛ زیرا دنیای بی‌ارزش و زودگذر را رها کرده و حیات واقعی و جاویدان آخرت را برگزیده است. خدایان دورغین را که هیچ سود و زیبایی ندارند، رها نموده و خدای واحد، عالم، قادر، غنی و مرید را پذیرفته است، و دیگران را نیز بدان دعوت می‌کند.

اما این‌که فرمود در ملکوت آسمان و زمین نظر بیفکنند، به این دلیل است که مطالعه ظاهر عالم مادی انسان را به خواص طبیعی اشیا آگاه می‌سازد. اما مطالعه و نظر در باطن و ملکوت اشیا، انسان را به حقائق هستی می‌رساند، و به انسان می‌فهماند که عالم، صانع و خالق و مدبری دارد. وقتی به چنین مرتبه‌ای از آگاهی و دانش رسید، تصدیق خواهد کرد که پیامبر (ص) راست می‌گوید بنابراین اگر مسأله توحید حل شود، نبوت نیز به راحتی حل خواهد.

نکته مهم در تعبیری است که در انتهای آیه آمده و فرموده است: قَبَائِلُ حَدِيثِ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ. بین این سوره (اعراف) و سوره سبأ که بیانگر مرحله بعدی است، همه مراحل تحدی طی شده است. از این رو پیش از تحدی می‌فرماید: «به کدام سخن غیر از قرآن ایمان می‌آورید؟» و در قالب تحدی فرمود: اگر این قرآن را قبول ندارید و مدعی هستید از سوی غیر خدا است، مانند آن را بیاورید.

در مرحله چهارم از دفاعیات، نسبت جنون به پیامبر (ص) را نکوهش می‌کند و آراء و افکار آنها را سخیف شمرده، می‌فرماید: أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ «آیا [این مرد] بر خدا دروغی بسته یا جنونی در او است؟» در واقع به مشکل اصلی کفار که عدم ایمان به عالم آخرت است، اشارت می‌کند و می‌فرماید: بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ؛ «نه! بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند، در عذاب و گمراهی دور و درازند». بعد از آن راه حل مسأله را پیشنهاد کرده، مانند آیه قبلی مخالفان را به مطالعه در آفرینش و قدرت خدا فرا می‌خواند و می‌گوید: أَقَلَّمُ يَرَوْنَ إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقُطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ؛ «آیا به آنچه از آسمان و زمین در پیش رویشان و

پشت سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم، آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعا در این [تهدید] برای هر بنده توبه‌کاری عبرت است». این سخن بدان معنا است که نتیجه طبیعی مطالعه عمیق آیات تکوینی، روشن شدن حقائق و رسیدن به واقعیت است؛ واقعیتی که در پرتو آن دیگر پیامبر(ص) مجنون نیست، بلکه منذری است دل‌سوز. بدین‌رو می‌فرماید: **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ^{۲۲}**؛ «پس بیندیشید که رفیق شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده‌ای [بیش] نیست».

در آخرین مرحله، ضمن نکوهش عدم تدبر در قرآن یا بی‌فکری در سخن گفتن، آنان را دعوت به تفکر در گذشته پیامبر(ص) می‌کند. از این رو ابتدا فرمود: **أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ^{۲۳}**؛ «آیا در این سخن نیندیشیده‌اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟» منظور از «قول»، ممکن است قرآن باشد و معنایش این است که چرا نمی‌خواهند قرآن را بفهمند. نیز ممکن است منظور سخن سخیف خودشان باشد و معنایش این است که اینان نسنجیده حرف می‌زنند و در سخن خود تدبر نمی‌کنند؛ در حالی که می‌دانند و به تواتر شنیده‌اند که پیامبران زیادی و کتب آسمانی متعددی برای هدایت بشر آمده است. سپس می‌افزاید: آیا اینها پیامبر خود را واقعا نمی‌شناسند که انکار می‌کنند: **أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ^{۲۴}**؛ «یا پیامبر خود را [درست] نشناخته و [لذا] به انکار او پرداخته‌اند؟» این مذمت برای این است که بگویند شما که محمد(ص) را به خوبی می‌شناسید، چرا وی را تکذیب کرده او را متهم به جنون می‌کنید؟

در آخرین کلام با رد این سخن سخیف، قرآن را به عنوان حق معرفی می‌کند و مشکل اصلی آنان را اکراه در پذیرش حق می‌داند و می‌فرماید: **بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ^{۲۵}**؛ «بلکه او حق را برای ایشان آورده است، ولی

بیشترشان حقیقت را خوش ندارند». این دو مرحله که پس از طرح مسأله تحدی می‌باشد، سفارش به تدبیر و گرویدن به قرآن را مطمئن نظر قرار داده است.

شبهه‌ای نو

یکی از نویسندگان غربی به نام سرگئی تریفکویچ (Serge Trifkovic) مورخ صربستانی^{۷۷} در کتاب شمشیر پیامبر می‌نویسد: «محمد در زمان ادعای مکاشفات و الهامات الهی، از خود علائمی از بیماری نشان داده است که حاکی از آن است که ایشان از بیماری صرع رنج می‌برده و مستعد توهمات بوده است.» این نویسنده نه تنها هیچ مدرک و دلیلی بر ادعای خود ارائه نمی‌کند، بلکه در جای دیگر ادعا می‌کند که هیچ سند تاریخی در خصوص محمد قبل از سال ۸۰۰ میلادی، یعنی تا دو قرن پس از رحلت ایشان در دست نیست.^{۷۸}

از این نویسنده باید پرسید اگر سند تاریخی در باره پیامبر (ص) وجود ندارد! این حادثه تاریخی را از کجا یافته‌اید؟ یا این که در کجا یافته‌اید؟ اگر سند تاریخی در دست است، تاریخ چنین حالتی را برای پیامبر (ص) ثبت نکرده و هیچ محققى آن را بیان نداشته است. آری فخر رازی می‌نویسد: علت این که جهال به پیامبر (ص) نسبت جنون می‌دادند، این بود که گاهی پیامبر (ص) را به هنگام دریافت وحی در حال غشوه می‌دیدند.^{۷۹} اما این سخن نیز جای بحث دارد؛ زیرا آنها در برخورد نخستین، این اتهام را به پیامبر (ص) زدند، و آنها از حالت روحی و جسمی وی خبر نداشتند. بنابراین تنها منشأ این اتهام، مخالفت سخنان پیامبر (ص) با افکار، عقاید و اندیشه‌های خرافی آنان بوده است.

دو. ادعای سحر

سحر در لغت به معنای رویگردانی، کاری که علتش نامعلوم باشد، نیرنگ و تخیل می‌باشد.^{۸۰} در اصطلاح به معنای کارهایی است که ساحر با انجام آن، به نوعی در دید انسان تصرف می‌کند؛ به نحوی که سحر شده خیال می‌کند حقیقت همان است که می‌بیند؛ اما در واقع حقیقت ندارد.^{۸۱} البته باید پذیرفت که سحر

نمی‌تواند خیال محض باشد؛ زیرا خیال منشأ اثر خارجی نیست، در حالی که سحر در اعیان خارجی اثرگذار است. به هر صورت قرآن در این رابطه می‌فرماید: **قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ**؛ «گفت: شما بینکنید، و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند». نیز فرموده: **قَالَ يَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى**؛ «گفت: [نه]، بلکه شما بیندازید. پس ناگهان ریسمانها و چویدستی‌هایشان، بر اثر سحرشان، در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند».

ساحر همچنین می‌تواند با عملی پنهانی، صورت اشیا را بر خلاف واقعیت نشان دهد. می‌نویسند اصل سحر به معنی تغییر حقیقت چیزی است. وجه نامگذاری سحر نیز این است که سحر سلامتی را به بیماری، و یا بغض را به دوستی تبدیل می‌کند. از این رو است که به طبابت نیز سحر می‌گفتند؛ زیرا حالت فرد را تغییر می‌دهد و بیماری او را به صحت تبدیل می‌کند. "برخی از دانشمندان در توضیح معنای سحر گفته‌اند: «سحر امر خارق‌العاده‌ای است که از اسباب عادی و در قالب کلام، نوشته و یا عملی که بدون مباشرت صورت می‌گیرد، صادر می‌شود، و در عقل و قلب شخص مسحور تأثیر می‌گذارد. سحر، پیامدهایی چون عداوت و دشمنی نسبت به یکدیگر در پی دارد.»

به هر روی، قرآن کریم نسبت ناروای سحر را از زبان مدعیان مطرح کرده، می‌فرماید: **إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ**؛ «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست، این غیر از سخن بشر نیست». منظورشان از «سحر یؤثر» این است که تحت تأثیر دیگران و با سحر آموخته از ساحران سخن می‌گویند، و این که ادعا دارد قرآن سخن خدا است، قبول نداریم. در جای دیگر می‌فرماید: **وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ**؛ «و کافران می‌گویند: این، ساحری شیاد! است».

از مرور در آیات قرآن چنین بر می آید که این نسبت نیز مانند نسبت جنون در زمانی طولانی مطرح بوده است. بدین معنا که از آغاز حرکت اصلاحی پیامبر اعظم (ص) تا اواخر حضور آن حضرت در مکه، ادامه داشته است. خود قرآن به این واقعیت اشارت کرده، از قول کفار می گوید: قرآن سحری مستمر است: سَحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ جالب این که در این برهه از زمان، گروهی از جنیان وقتی قرآن را شنیدند، آن را شگفت آمیز یافته، بدان ایمان آوردند: قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ؛ «بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فراداشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم که به راه راست هدایت می کند. پس به آن ایمان آوردیم».

افزون بر آنچه گفته شد، در موارد دیگر نیز این اتهام مطرح شده است: از جمله این که می فرماید: وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِّنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده اند، خواهند گفت: این [دعا] جز سحری آشکار نیست». نیز می فرماید: وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ «و اگر مکتوبی، نوشته بر کاغذ، بر تو نازل می کردیم و آنان، آن را با دست های خود لمس می کردند، قطعاً کافران می گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست». این دو مورد اگرچه به صورت قضیه شرطیه آمده است، اما واقعیتی مسلم بود. همچنین می فرماید: وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ، وَ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ «و چون آیتی ببینند به ریشخند می پردازند! و می گویند: این جز سحری آشکار نیست». در نهایت فرمود: لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؛ «دل هایشان در لهو و بی خبری فرو رفته است و ستمگران پنهانی نجوا کردند [و گفتند]: آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می روید، با اینکه [چشم دارید و] می بینید؟»

نکته جالب توجه این که از ترتیب تعابیر در این آیه به خوبی روشن می شود که اتهام سحر یکی از نخستین حرکات برای تخریب نهضت نبوی بوده است. از این رو پس از اتهام جنون که تعبیر «لَا هَيْةَ قُلُوبُهُمْ» نشانگر آن است، به اتهام سحر اشارت می کند و می فرماید: **أَفْتَاتُونَ السَّحَرَ**.

هدف از اتهام سحر

منظور کفار از ساحر خواندن پیامبر اعظم (ص) این نبود که آن حضرت در عمل سحر و جادو می کند، بلکه مقصودشان این بود که وی سخنان سحرآمیز بر زبان جاری می کند و عملاً سنت شکن است و در مخالفت با عادات و رسوم خرافی گام بر می دارد. در واقع کلامش را که قرآن باشد سحر می دانستند. چنان که خود قرآن می فرماید: **مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْبَعُونَ... هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ أَفْتَاتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؟** «هیچ پندی از پروردگارشان نیامد، مگر این که آن را تمسخرکنان شنیدند. در حالی که دل هایشان مشغول است... آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده [و دانسته] به سوی سحر می روید؟»

با این تصویر و تصویری که از سحر داشتند، و تأثیرات قرآن را نیز می دیدند و خود آن حضرت نیز در سخنی می فرماید: **إِنَّ مِنَ الْيَتَّانِ لَسِحْرًا**.^{۳۳} برای جلوگیری از تأثیر بیشتر قرآن، اتهام سحر، کمترین چیزی بود که می توانستند بگویند.

نکته جالب توجه این که کفار، پیامبر اعظم (ص) را هم ساحر می خواندند و هم مسحور؛ چنان که می فرماید: **قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا**؛^{۳۴} و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید». برخی از مفسران می گویند: پیامبر (ص) را ساحر می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دل ها، و چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند، متوسل به اتهام ساحر بودن

می‌شدند. و او را مسحور می‌خواندند زیرا بر این گمان بودند که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده، حواس او را مختل می‌کنند.^{۶۴} از آنجا که اتهام سحر، یک ابزار همیشگی معاندان در برابر انبیا بوده است، قرآن کریم برای تسلی خاطر پیامبر (ص) دیگر انبیاء را نیز هم‌درد وی دانسته و اتهام سحر علیه برخی از پیامبران را بازگو نموده است.^{۶۵}

کفار سحرآمیز

با توجه به تعاریف لغوی و اصطلاحی و شواهد قرآنی، آنچه در بدو امر به ذهن می‌رسد، این است که سحر از مقوله فعل است. اما با مرور در آیات قرآن به این نکته می‌رسیم که کفار نه تنها در مقابل اعمال پیامبر (ص) اتهام سحر را به کار می‌بردند، و معجزه شق‌القمر و هر معجزه دیگر را سحر می‌پنداشتند، در برابر عقائد و افکار نیز این تعبیر را به کار می‌بردند: «وَلَنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»؛ «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت: این [ادعا] جز سحری آشکار نیست». در جای دیگر می‌فرماید: «فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»؛ «و گفت: این [سخن از قیامت، یا قرآن] جز سحری که به برخی آموخته‌اند نیست». در برابر تلاوت آیات الهی نیز موضع‌گیری کرده، می‌گفتند: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»؛ «و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود، آنان چون حقیقت به سویشان آمد منکر آن شدند، گفتند: این سحری آشکار است».

سخن قرآن، در تصور کفار سحرآمیز بود؛ زیرا با طرح معاد و زنده شدن انسانها و یا توحید واقعی و نفی خدایان دروغین، و با ایمان آوردن برخی به آن، طبیعی است که بین زن و مرد، پدر و فرزند، دوستان و اقوام تفرقه افتد و حب و بغض‌های جدیدی - البته بر اساس حق - به وجود آید. چنان‌که می‌نویسند: ولید بن مغیره نزد پیامبر (ص) آمد و آیاتی از قرآن را شنید و رقت قلب پیدا کرد.

چون ابولهب خبردار گردید ناراحت شد و گفت: تو باید پیامبر را از مقصودش باز داری! گفت: به خدا سوگند در میان شما کسی آگاه‌تر از من به اشعار و دانای‌تر به قصیده نیست. به خدا قسم سخن این مرد هیچ شباهتی به اینها ندارد. و الله ان لقوله الذی يقول حلاوة و انّ علیه لطلاوة و انه لمثمر اعلاه، بمصدق اسفله، و انه ليعلو و لايعلی علیه، و انه ليحطم ما تحته؛ «به خدا قسم این سخن شیرینی خاصی دارد، و بسیار زیبا و دل‌پذیر است. شاخه‌هایش پر بار، و سرزمینش بر آب است. بر همگان برتری دارد و چیزی بر آن تفوق ندارد، و هر چیزی با وی روبرو شود، به زیر کشیده خواهد شد. گفتند: پس این سخن چیست؟ بگوییم ساحر است؛ چون بین زن و مرد و عشیره تفرقه می‌اندازد.»^{۳۳} به دنبال آن آیاتی از سوره مدثر نازل شد: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ؛ «آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ [آری] کشته بادا، چگونه سنجید. آنگاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید. و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند، نیست. این غیر از سخن بشر نیست.»^{۳۴}

دفاع قرآن

قرآن در پاسخ به اولین موضع‌گیری مخالفان که گفتند: إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ،^{۳۵} به نقل قول آنها و تهدیدشان به عذاب بسنده کرده است. در فاصله اولین اتهام سحر و دومین آن که گفتند: إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ،^{۳۶} قرآن مسأله فوق‌العاده مهم و اساسی را که همانندخواهی و تحدی باشد، در سه مرحله مطرح نمود. ابتداء فرمود: قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ و الجنُ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتونَ بمثلِهِ و لو کان بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً؛^{۳۷} «بگو: اگر انس و جن گرد هم آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند.» در مرحله دوم از تحدی، قرآن کریم به

یک سوره تحدی نموده و فرموده است: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ «یا می‌گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بگو: اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می‌توانید، فرا خوانید». در مرحله سوم که سوره هود است و دوباره زمزمه سحریت بر پا شده بود، فرمود: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ «یا می‌گویند: این [قرآن] را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید».

خداوند سبحان در برابر اتهام جنون، شیوه معرفی پیامبر (ص) و روش تشویق به فکر و تدبیر را به کار برده است؛ اما در برابر اتهام سحر، برای نفی بشری بودن قرآن با حدت و شدت به تحدی می‌پردازد. در ادامه نیز پرده از واقعیت درونی آنان بر می‌دارد که حقیقت‌ناپذیرند و بر عناد و کفر خود اصرار دارند. از این رو می‌فرماید: **وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**؛ «و اگر مکتوبی، نوشته بر کاغذ، بر تو نازل می‌کردیم و آنان، آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، قطعاً کافران می‌گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست». همین موضع‌گیری در جای دیگر نیز تکرار شده است: **وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ، وَ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**؛ «و چون آیتی ببینند، به ریشخند می‌پردازند و می‌گویند: این جز سحری آشکار نیست».

واگذاری به خدا

قرآن در برابر این سخن که گفتند: **هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ**؛ «[گفتند]: آیا جز این است که او بشری همانند شما است؟! آیا به سراغ سحر می‌روید، با این که [چشم دارید و] می‌بینید؟»؛ از زبان پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد: **رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**؛ «پروردگام [هر] گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند، و او است شنوای دانا».

به گفته علامه طباطبایی شیوه انبیا و از جمله پیامبر اسلام (ص) در این گونه موارد، این است که به خداوند واگذار می‌کنند و این در سراسر قرآن مشهود است.^{۳۱} از جمله در پاسخ این سؤال که قیامت کی خواهد آمد، فرمود: **قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ**^{۳۲} نیز در پاسخ کسانی که درخواست معجزه می‌کردند، فرمود: **قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ**^{۳۳} همچنین از زبان حضرت هود در پاسخ قوم عاد که می‌گفتند عذاب الهی کی واقع می‌شود، می‌فرماید: **قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ**^{۳۴}

نکته دقیقی که در این جا وجود دارد، این است که خدای سبحان خود به پیامبرش یاد می‌دهد که چنین پاسخ دهد؛ زیرا این احاله افزون بر آن که صلابت در سخن را می‌رساند، پشتوانه علمی و عملی خداوند نسبت به پیامبر(ص) را نیز در پی دارد؛ یعنی خدایی که وی را با این سخنان به سوی مردم فرستاده است، خود نیز از او دفاع خواهد کرد. از سوی دیگر حکایت از اعتماد و وثاقت آن حضرت به خداوند متعال دارد.

سه. اتهام اخلاق و افترا

اختلاق، در حقیقت به دروغ بی سابقه اطلاق می‌گردد.^{۳۵} یکی از بهتانهای کفار به پیامبر اعظم(ص) این بود که قرآن ساخته و پرداخته خود او است: **مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ**^{۳۶}؛ «ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده‌ایم؛ این تنها یک آیین ساختگی است.» در ادامه همین نسبت ناروا اظهار داشتند که: **لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيُؤَلُّونَ هَذَا إِنْكُافٌ قَدِيمٌ**^{۳۷}؛ «اگر [این دین] خوب بود، [دیگران] بر ما پیشی نمی‌گرفتند. و چون هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است.» چنان‌که می‌گفتند: **مَا هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**^{۳۸}؛ «اینها جز افسانه‌های گذشتگان نیست.» نیز از سخنان پیامبر(ص) تعبیر به «تقول» کرده، گفتند پیامبر(ص) این سخنان را از پیش خود می‌گوید: **أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ**^{۳۹}؛ «یا می‌گویند: آن را برافته

است [نه]، بلکه باور ندارند.» در این آیات چهار تعبیر «اختلاق»، «افک» «افتراء»، «تقول» وجود دارد. اختلاق، سخن ابداعی و به تعبیر دیگر تراشیدن و ساختگی است. افک در اصل به معنی وسیله رویگردانی از حق با آوری به باطل است. افتراء به معنای دروغ بزرگ است.^{۳۰} از این رو است که قرآن در تحریم ناروا، کلمه افتراء را به کار می‌برد: «وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حَجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ»؛ «و به زعم خودشان گفتند: اینها دام‌ها و کشتزار[های] ممنوع است، که جز کسی که ما بخواهیم نباید از آن بخورد، و دام‌هایی است که [سوار شدن بر] پشت آنها حرام شده است. و دام‌هایی [داشتند] که [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن نمی‌بردند به صرف افتراء بر[خدا]. به زودی [خدا] آنان را به خاطر آنچه افتراء می‌بستند جزا می‌دهد». تقول، نیز به معنی دروغ‌سازی است که با سختی صورت بگیرد.^{۳۱} در حقیقت هر چهار واژه به معنی دروغ‌پردازی است.

تعبیری دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله: «اكتتاب» و «املاء»؛ چنان‌که می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ...»؛ «و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: این [کتاب] جز دروغی که آن را بر یافته [چیزی] نیست، و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم بهتانی به پیش آوردند». اکتتاب در لغت، هم به معنی «کتابت» می‌باشد، و هم به معنی استنساخ و هم به معنی درخواست نوشتن کتاب و نامه. املاء نیز به معنی القای کلام به شنونده برای حفظ کردن و یا به نویسنده برای نوشتن است.^{۳۲} به هر صورت منظورشان از این دو تعبیر که در حقیقت تفسیری است از اعانه، این است که گروهی به یاری پیامبر شتافته، این کلمات خودنوشته و یا استنساخ شده را به وی القاء می‌کنند و او نیز برای مردم بازگو می‌نماید. در این آیه کفار نخست ادعا کردند سخنان پیامبر افترا بیست و کسان دیگر به او کمک می‌کنند تا این کلمات را به مردم تحویل دهد. به گمان کفار، کار پیامبر (ص) یک برنامه ریشه‌دار و حساب‌شده‌ای است که جمعی وی را یاری

کرده‌اند، و حتما توطئه‌ای در کار است و باید در مقابل آن ایستاد! بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از «قَوْمٌ آخِرُونَ» جماعتی از یهود بودند، و بعضی گفته‌اند منظور آنها سه نفر از اهل کتاب به نام «عداس غلام حویطب بن عبدالعزی» و «یسار غلام علاء بن حضرمی» و «حبر» یا «جبر غلام عامر» است.^{۱۱}

تعبیر «اضغاث احلام» نیز در کلام کفار دیده می‌شود: بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ؛ «بلکه گفتند: خواب‌های شوریده است». اضغاث، جمع ضغث، در اصل به معنی خلط و در هم پیچیدگی است. حلْم نیز به معنی خواب دیدن است. بنابراین اضغاث احلام به معنی خواب‌هایی است که به خاطر در هم ریختگی و آشفتگی قابل تعبیر نمی‌باشد.^{۱۲} قرآن در باره خواب پادشاه مصر مبنی بر خوردن گاوهای چاق، توسط گاوهای لاغر می‌فرماید: قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ^{۱۳}؛ «گفتند: خواب‌هایی است پریشان، و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم». این که کفار برنامه پیامبر(ص) را خواب‌های آشفته لقب دادند، به این معنی است که پیامبر(ص) خیالاتی شده و آنچه در خواب‌های تعبیر ناشدنی دیده است، گمان می‌برد که نبوت است.^{۱۴} این احتمال نیز وجود دارد که مراد، تعبیر نشدن خواب پیامبر(ص)، یعنی نرسیدن به اهدافش باشد.

روانشناسان می‌نویسند: خیال‌بافی یکی از واکنش‌های انسان در برابر مشکلات است که شخص طی آن اعمال خاصی را در پندار خود انجام می‌دهد، و نقش مهمی در زندگی و به خصوص در شرایط ناکامی به عهده دارد. خواب نیز یکی از اشکال خیال‌پردازی است.^{۱۵} در حقیقت خیال‌پردازی، رؤیا در بیداری است. اما پیامبر(ص) از این حالات مبرا است.

دفاع قرآن

با توجه به این که کفار، اتهام افتراء را زیاد به کار می‌بردند، قرآن نیز در برابر آن دفاع مفصلی دارد، و این شیوه را گام به گام بیان می‌کند. در گام نخست با معرفی قرآن به عنوان مصدق تورات، از داستانهایی که قرآن از انبیای گذشته و

از جمله یوسف (ع) نقل کرده است نفی افتراء نموده، می فرماید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^{۱۱۱}؛ «به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه [از کتاب‌هایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند رهنمود و رحمتی است». در این آیه قرآن به عنوان گواه دیگر کتاب‌های آسمانی است و نیز کتابی جامع و مفصل و نسخه هدایت و رحمت معرفی شده است. بی شک با چنین ویژگی‌هایی نمی‌تواند افتراء باشد.

در گام بعدی با گواه گرفتن خدا می فرماید: قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ^{۱۱۲}؛ «بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم [لازم است مرا رسوا کند] و شما در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید [نمی‌توانید از من دفاع کنید]. او کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید بهتر می‌داند. همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد». این بدان معنی است که معقول نیست کسی با دروغ بستن به خدا به جنگ با او برود و خود را در معرض عذاب الهی قرار دهد. در ادامه به وی دستور می‌دهد تا به گواهی الهی تمسک نماید: كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ^{۱۱۳}؛ «[بگو]: گواه بودن او میان من و شما بس است». این که خدا را گواه گرفت، صرفاً برای تنبه مخاطب است.

در ادامه با این بیان که نبوت و بعثت پیامبر (ص) بدعت نیست، به آن حضرت دستور می‌دهد تا در برابر آنها بگوید: مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ^{۱۱۴}؛ «من از [میان] پیامبران، نودرآمدی نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد. جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم. و من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم». کاملاً روشن است که کفار دروغ می‌گفتند؛ زیرا هم نیاکان آنان از پیامبرانی مانند ابراهیم و اسماعیل ندای توحید را شنیده بودند،

و هم از یهودیان این سخن به گوششان خورده بود. از این رو در گام چهارم می‌فرماید: «وَمَنْ قِيلَ لَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانَا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ»؛ «و [حال آن‌که] پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمت بود، و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده [آن] است، تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد». قرآن با این بیان خود را از اتهام بدعت منزّه نموده و دوباره به معرفی خود به عنوان گواه بر دیگر کتب و منذر و مبشر پرداخته است. کفار در مواردی با صراحت، قرآن را افک و افتراء دانسته، گفتند: مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى.^{۱۶} قرآن نیز به تناسب در پاسخ می‌گوید: «وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ»؛ «و ما کتاب‌هایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده‌ای به سویشان نفرستاده بودیم». این بدان معنی است که اینها اهل علم و معرفت و تشخیص نیستند تا بتوانند بین حق و باطل تمییز دهند و حقیقت الهیه را از افتراء بر خدا جدا نمایند. هر چند برای اقوام دیگر کتب آسمانی نازل شده بود و انبیایی مبعوث شده بودند، اما در میان آنها و برای آنها نه کتابی وجود داشت و نه پیامبری آمده بود، تا از یک سو کسب معرفت نمایند و از سوی دیگر بتوانند بین او و پیامبر(ص) مقایسه نمایند. از این رو در آیه بعدی به میزان علم اینان اشارت کرده، می‌فرماید: «وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا يَلْفَعُوا مِعْشَارًا مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»؛ «و کسانی که پیش از اینان بودند، [نیز] تکذیب کردند، در حالی که اینان به یک‌دهم از آنچه بدیشان داده بودیم، نرسیده‌اند. [آری] آنها، رسولان مرا تکذیب کردند؛ پس [بین] مجازات من [نسبت به آنها] چگونه بود؟»

برخی از مفسران «مَا آتَيْنَاهُمْ» را مطلق تفسیر نموده و آن را به قدرت، نیرو، ثروت، اولاد و طول عمر و ... معنی کرده‌اند.^{۱۷} گرچه این تفسیر با قدرت مقابله بیشتر سازگاری دارد، اما با قدرت تشخیص چندان سازش ندارد.

گاهی کفار مستقیماً و با صراحت پیامبر (ص) را متهم به افتراء کرده‌اند: **إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌ** در شأن نزول این آیه می‌نویسند: مشرکان بهانه‌جو، هنگامی که آیه‌ای نازل می‌شد و دستور سختی در آن بود و آیه دیگری می‌آمد و دستور آسانی در آن بود، می‌گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می‌کند و دست می‌اندازد! امروز به چیزی دستور می‌دهد و فردا از آن نهی می‌کند. اینها نشان می‌دهد که محمد همه را از پیش خود می‌گوید نه از ناحیه خدا. در این هنگام این آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد: **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ**؛ «بگو: آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده، تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار گرداند، و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است». ^{۱۱۱} به عناد کفار نیز اشارت دارد. مشابه این پاسخ در آخرین مورد از موارد افتراء خوانی کفار نیز آمده است که فرمود: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَنَّهُ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ**؛ «آیا می‌گویند: آن را بر یافته است؟ [چنین نیست]. بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست، تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی. امید که راه یابند». ملاحظه می‌شود که تنها تفاوت این دو پاسخ در مفاد تبشیری و اندازی آن دو است. که خود بیانگر این است که پس از طی همه مراحل، آنگاه نوبت تهدید و انذار می‌باشد.

در پاسخ به افترا بی که در سوره شوری نقل شده است، می‌فرماید: **فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْزِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**؛ «پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد، و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند. اوست که به راز دل‌ها داناست». در این‌که منظور از این پاسخ در این آیه چیست، برخی از مفسران می‌گویند: منظور نفی افتراء است؛ زیرا اگر پیامبر (ص) واقعا بر خدا افتراء ببندد، خداوند قلبش را مهر و موم می‌کند؛ چنان‌که در جای دیگر فرمود: **وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ**؛ «اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما

او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.»^{۱۱۱} برخی نیز گفته‌اند مراد این است که اگر خدا بخواهد تو را در زمره کسانی قرار می‌دهد که قلبشان مختوم شده است؛ تا بتوانی افتراء ببندی؛ زیرا تنها کسی می‌تواند این کار را بکند که قلبش مختوم باشد. نتیجه این دیدگاه نیز نفی افتراء است؛ اما از طریق استبعاد نه حقیقی؛ همانند این که فرد امینی بگوید: «لَعَلَّ اللَّهُ خَذَلَنِي لَعَلَّ اللَّهُ أَعْمَى قَلْبِي» در حالی که نمی‌خواهد بگوید خوار و ذلیل و کوردل شوم، بلکه می‌خواهد بعید بودن خیانت را برساند.^{۱۱۲} بعضی نیز گفته‌اند: معنی این جمله این است که خداوند قلب تو را آن‌چنان به صبر پیوند می‌زند که این اتهامات هیچ اثری ندارد، و در واقع تسلی خاطر پیامبر(ص) است و باید بر این نعمت شکرگزار باشد.

در ادامه پاسخ‌گویی با وعده پیروزی حق بر باطل می‌فرماید: وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ^{۱۱۳}؛ «خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند».

در برابر نسبت ناروای «تقول» که به آن حضرت زده شد، برای چندمین بار طرح تحدی را اعلام می‌فرماید: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ^{۱۱۴}؛ «پس اگر راست می‌گویند، سخنی مثل آن بیاورند». اگر واقعا چنین است که این قرآن سخن بشری است، مثل آن را بیاورند. این تحدی آخرین تحدی قرآن در مکه است، و اطلاق «حَدِيثٍ مِثْلِهِ»، شامل کل قرآن، ده سوره، یک سوره و بخشی از قرآن می‌شود. بنابراین از این جهت تهافتی با دیگر مراحل تحدی ندارد.

در آخرین مرحله از دفاعیات قرآن در برابر بهتان افتراء، و در برابر این ادعا که پیامبر این کلمات را از دیگران آموخته است، می‌فرماید: أَتَى لَهُمُ الذُّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ^{۱۱۵}؛ «آنان چگونه و از کجا متذکر می‌شوند؛ با این که رسول روشنگر [با معجزات و منطق روشن] به سراغشان آمد؟» به بیان ادعای آموزشی بودن وحی قرآنی از سوی کفار می‌پردازد و می‌فرماید: ثُمَّ تَوَلَّوْا عُنُقَهُ وَ قَالُوا مَعَلَمٌ مَجْنُونٌ^{۱۱۶}؛ «پس، از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است». پس از

آن فرمود: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهَمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ»؛ «و نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که بشری به او می آموزد». به هر صورت این اتهام جزئی از نسبت افتراء است؛ زیرا می گفتند که پیامبر (ص) از دیگری آموخته و به خدا نسبت می دهد. مفسران در شأن نزول آیه می نویسند: منظور از فرد عجمی که کفار مدعی بودند معلم پیامبر (ص) است، «بلعام» رومی و نصرانی، یا «سلمان فارسی»، یا «یعیش (عایش)» حضرمی رومی، یا «یسار» و «خیر (جبر)»، یا «فکیه» بوده است.^{۱۳۳}

در برابر این نسبت ناروا همچنین به ناشیگری کفار اشارت می کند و می فرماید: لِسَانَ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ «[نه چنین نیست، زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می دهند، غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است». مگر می شود که یک نفر عجم ایرانی یا رومی چنین بلیغ و فصیح سخن بگوید؟ تعبیر «يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ» نمود، برای بیان انحرافی است که در این نسبت وجود دارد؛ زیرا الحاد در اصل به معنی میل و انحراف است و اگر به حفره درون قبر لحد گفته می شود، برای این است که میت از وسط آن به کنار منحرف می شود.^{۱۳۴}

از سوی دیگر قرآن - با وجود آن که عربیت آن محرز و مشخص است - مکرر به این حقیقت اشارت کرده، می فرماید: وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ؛ «و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است، تا کسانی را که ستم کرده اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد». نیز فرمود: وَ إِنَّهُ لَنُنزِلُ رَبُّ الْعَالَمِينَ نَزْلًا بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ؛ «و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. روح الامین آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی، به زبان عربی روشن». گاهی بدون کلمه لسان، به عربیت قرآن اشارت شده است؛ مانند: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشند»^{۱۳۵} در این موارد ممکن است

فصاحت و بلاغت و روشنی و بدون ابهام بودن مراد باشد. اما در مواردی که لسان عربی به کار رفته است، شکی در عربیتِ گویشی آن نیست.

شبهات نویدا

در زمینه افتراء و اختلاق بودن قرآن، مستشرقان نیز همسو با جاهلان عصر نزول، اتهام یادگیری از دیگران را بازگو کرده‌اند.

۱. اقتباس از دیگران

یکی از نویسندگان غربی به نام تریفکوویچ مدعی است که پیامبر اسلام معارف موجود در قرآن را از دیگران یاد گرفته و از آنان اقتباس کرده است. وی می‌نویسد: محمد ساریان کاروان عمومی خویش بوده است و طی سفرهایی، با افرادی که مطالبی در خصوص یهودیت و مسیحیت بیان می‌کردند، ارتباط برقرار کرده و با این ادیان آشنا شده است. وی سپس می‌افزاید: نمازهای پنج‌گانه روزانه بر اساس نمازهای زرتشتیان طرح‌ریزی شده است. روزه گرفتن ماه رمضان از اعمال یهودیان و صابیان نشأت گرفته است. طواف به دور کعبه، بوسیدن حجرالاسود و سعی بین صفا و مروه از شعائر مشرکان است.^{۳۳}

در پاسخ باید گفت: اگر منظور این است که اسلام با دیگر ادیان معارف مشترک دارد، این یک امر کاملاً طبیعی این است؛ زیرا ادیان الهی به طور کلی دارای اصول مشترک در حوزه‌های عقیدتی، عملی، اخلاقی و تاریخی می‌باشند. قرآن و تورات در یکتایی خالق، تدریجی بودن آفرینش، مدت آفرینش خلافت آدم، زوج بودن آفرینش، یکسان سخن می‌گویند؛ چنان‌که دین مسیحیت نیز با یهودیت دارای مشترکاتی است. آری! اسلام در حوزه معارف جزئی و فروع، ممکن است بخشی از احکام را امضاء، برخی را اصلاح و بعضی را امحاء نماید، و این خصیصه تشریع جدید است. به هر صورت دلیل نمی‌شود پیامبر از دیگران اقتباس کرده باشد؛ زیرا همان خدایی که به موسی و عیسی وحی نموده است، می‌تواند و می‌خواهد به دیگری نیز وحی نماید. اما اگر منظور این است

محمد(ص) این مطالب از آنها فرا گرفته و بدون این که وحی باشد به عنوان دین جدید ادعا نموده است، پاسخ همان است که خود قرآن می‌دهد و می‌فرماید: لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ^{۱۳۱}؛ «در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند، عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است». و این دقیقاً مصداق همان «يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ» و بیانگر انحرافی بودن این دیدگاه است. نیز می‌فرماید: وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ يُسْرى لِّلْمُحْسِنِينَ^{۱۳۲}؛ «و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده [آن] است، تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مزدهای باشد». در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ^{۱۳۳}»

۲. تأثیرپذیری از دیگران

برخی از مستشرقان چون واکا «Vacca» می‌گویند: پیامبر اسلام در اموری انگیزه‌های غیرالهی و دون سماوی داشته است. از جمله نصب اسامه بن زید که به انگیزه دل‌جویی به خاطر مرگ پدرش انجام شد. برخی از جنگ‌ها هم به انگیزه مادی صورت می‌گرفت.^{۱۳۴} ماکدونالد «Macdonald» می‌گوید: در زمان محمد، واژه وصفی «رحمن» بسان اسم علم به کار می‌رفت، لیکن محمد کلمه «الله» در صلح حدیبیه به کار گرفت. معلوم می‌شود وی این کلمه را از عرب جنوب گرفته است.^{۱۳۵} کارادی «Carrade» می‌گوید: با آنکه کلمه «جنت» در میان مردم عرب رواج داشت، لیکن یک بار واژه «فردوس» فارسی را به کار برده است.^{۱۳۶} نیز هیفینگ «Heffning» می‌گوید: کيفر قطع دست دزد که در آیین محمد وجود دارد، در میان عرب اجراء می‌شد و در اصل از آداب ایرانی‌ها است.^{۱۳۷}

در این که قرآن کریم و پیامبر اعظم تحت تأثیر فرهنگ زمانه قرار گرفته است یا خیر، باید گفت: شکی نیست که پیامبر(ص) در عرضه اسلام از مشبتهای زمان

بهره گرفته است و با تدبیر لازم در جذب امکانات مادی و معنوی برای تبلیغ رسالت کوشیده است.

در تأثر از فرهنگ زمان به معنی بهره‌گیری از نمادهای ادبی عصر نزول نیز شکی در بهره‌گیری و اثرپذیری از آن نیست زیرا هر کتابی در هر زمانی نگارش یابد ضرورتاً می‌بایست از بالاترین نمادها و نموده‌های ادبی برخوردار باشد. اما این‌که فرهنگ زمان مؤثر در تشریح عقاید و یا تشریح احکام بوده باشد، نه تنها هیچ شاهدی بر آن وجود ندارد، بلکه شواهد قطعی بر خلاف آن وجود دارد. مبارزه پیامبر اعظم در نفی خرافات و عقاید باطل و استواری آن حضرت در بینش توحیدی که هیچ چیز نتوانست در عزم و اراده وی تأثیرگذار باشد. و نیز اصرار بر تصحیح تاریخ گذشته به‌خصوص نزاهت و برائت انبیا از نسبت‌های ناروا، خود گواه دیگر است. اما این‌که می‌گویند قرآن واژگان غیر عربی به کار برده است، باید گفت کلماتی که قرآن به کار گرفته است، فارسی یا عبری نیست، بلکه ممکن است کلماتی باشند که ریشه در زبان‌های دیگر داشته باشند و فرهنگ عرب آن را پذیرفته است. وانگهی وجود چند کلمه غیرعربی در میان هزاران هزار کلمه عربی، هیچ‌زیانی به عربیت قرآن نمی‌زند، و مصداق تأثر و تأثیر نخواهد بود.

این‌که می‌گویند محمد کلمه رحمن را به جای الله به کار برده است، اگر کسی اطلاع از تاریخ اسلام داشته باشند به خوبی می‌داند که پیامبر کلمه الله را و تعبیر «بسم الله...» را به کار می‌برد، ولی عرب مشرک حاضر نشدند در قرارداد صلح، جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» به کار رود و اصرار داشتند که باید عبارت «بسمک اللهم» به کار رود.^{۳۸} چنان‌که در هر قرارداد صلحی ممکن است طرفین با تعبیر خاصی به توافق برسند. افزون بر این‌که قرآن خود اجازه داده است هر کدام از نام رحمان یا الله به کار رود: قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی^{۳۹}؛ «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید! هر کدام را بخوانید، برای او نام‌های نیکوتر است».

چهار. اسطوره‌انگاری قرآن

اسطوره به معنی سخن باطل و بی نظام است^{۱۱}، و اگر در باره قرآن به کار می‌برند منظور دروغ بودن آن است. یکی از برخورد‌های ناروا که با قرآن صورت گرفت این بود که آن را اسطوره خواندند، و این اتهام از سوره قلم آغاز می‌شود: إِذَا تَلَّىٰ عَلَيْهِ آيَاتِنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۲}؛ «چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است». در جای دیگر می‌فرماید: وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^{۱۳}؛ «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته، و صبح و شام بر او املاء می‌شود». در این‌که منظور از املاء صبح و شام چیست، دو دیدگاه وجود دارد: یکی این‌که حکایت سخن کفار است که می‌گفتند: شب به او وحی املاء می‌شود، هنگام صبح برای ما بازگو می‌کند. و وقتی روز بر وی املاء شود به گاه شام برای ما بازگو می‌کند. دوم این‌که سخن خدا و در مقام پاسخ‌گویی باشد. یعنی چگونه به خود اجازه می‌دهند که آن را اسطوره بخوانند، در حالی‌که شب و روز بر وی وحی و املاء می‌شود؟^{۱۴} دیدگاه نخست مناسب‌تر است.

بعد از آن فرمود: لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۵}؛ «در حقیقت، این را به ما و پدرانمان قبلاً وعده داده‌اند؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست». این اسطوره‌انگاری مربوط به بیان عقائد و به خصوص در مسأله معاد است؛ چنان‌که در ادامه فرمود: وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كُفْرًا يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۶}؛ «و اگر هر معجزه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند. تا آن‌جا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند، کسانی که کفر ورزیدند، می‌گویند: این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست». در این آیه به علت و منشأ این بینش نیز اشارت شده است و آن شنیدن بدون تدبر و مسدود شدن مجاری ادراک، قلب و سنگین شدن قوه سامعه کفار می‌باشد؛ چرا که در صدر آیه

می‌فرماید: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا.

از آن‌جا که کفار از این حربه مکرر استفاده می‌کردند، باز قرآن می‌فرماید: إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۶}؛ «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است، می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان». این مورد، صراحت در نزول قرآن دارد. نیز فرمود: لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۷}؛ «همین را قبلا به ما و پدرانمان وعده دادند. این جز افسانه‌های پیشینیان [چیزی] نیست». این از آخرین مواردی است که به طور قطع در سوره‌های مکی مشتمل بر این نسبت ناروا است، و از جمله مواردی است که وعده و عیده‌های قرآن را اسطوره و افسانه خواندند.

از مکه تا مدینه

این نسبت ناروا از دومین سوره مکی آغاز می‌شود و تا اوائل سوره‌های مدنی ادامه می‌یابد. قرآن در سوره مطففین نیز به این نسبت اشارت کرده، می‌فرماید: إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۸}؛ «چون آیات ما بر او خوانده شود، گویند: [این‌ها] افسانه‌های پیشینیان است». در آخرین مورد می‌فرماید: وَ إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۹}؛ «و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: ما شنیدیم، اگر می‌خواستیم، قطعا ما نیز همانند این را می‌گفتیم! این جز افسانه‌های پیشینیان نیست».

این آیه تنها موردی است که در سوره‌های مدنی در این باره به چشم می‌خورد، و پس از آن است که همه انواع اتهام‌ها و نسبت‌های ناروا به ساحت قدس نبوی روا داشته شده و بعد از همه مراحل تحدی است.

دفاع قرآن

نخستین واکنش قرآن در برابر این نسبت ناروا: **سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ**^{۱۱۰}؛ «به زودی بر بینی‌اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم]». تعبیر علامت‌گذاری بر خرطوم و بینی، به این معنی است که علامتی بر آنها می‌نهیم که هرگز پاک نشود و برای همیشه معلوم باشد که منکر حق و اهل آتش کیست. نشانه‌گذاری روی بینی، نهایت ذلت و خواری است.^{۱۱۱} در دومین مورد از این نسبت، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که بگوید: **قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا**^{۱۱۲}؛ «بگو: آن را کسی نازل ساخته است که راز نهانها را در آسمانها و زمین می‌داند، و هم اوست که همواره آمرزنده مهربان است». این سخن در حقیقت اشارت به نفی اسطوره بودن قرآن است. یعنی کتاب مشتمل بر اسراری است که عقول بشری بدان راه ندارد. این که فرمود «غفوراً رحیماً» تعلیلی است برای همین انزال. بدین معنی که مغفرت و رحمت الهی موجب شده است تا با انزال کتاب، مردم را به سوی فطرتشان باز خوانند.^{۱۱۳} برخی دیگر از مفسران می‌گویند: **يَعْلَمُ السِّرَّ** اشاره به این است که محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانش‌ها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین و نیازهای بشری، و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است، نشان می‌دهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و با کمک این و آن تنظیم نشده، بلکه مولود علم کسی است که به اسرار آسمان و زمین آگاه است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.^{۱۱۴}

در پاسخ این برخورد که می‌گفتند: **لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**^{۱۱۵}، یعنی به پدرانمان نیز این وعده را داده بودند، می‌گوید: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**^{۱۱۶}؛ «بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه‌پیشگان چگونه بوده است». این که بی‌اعتنایی آنان در برابر قرآن و وعده رسول اعظم اسلام، بدین معنی است که ما نیز مانند نیاکان خود زبانی از این مخالفت‌ها نمی‌بینیم، می‌فرماید شما که چنین می‌گویید، در جهان

سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنه‌کار و منکر توحید و معاد را بنگرید تا بدانید که مطلب چنین نیست؛ زیرا شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.^{۱۷۷} آثار گذشتگان، سرزمین‌های ویران‌شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده‌اند، کاخ‌های در هم شکسته شاهان، قبرهای در هم ریخته و استخوان‌های پوسیده مستکبران، اموال و ثروت‌های بی‌صاحب ثروتمندان مغرور، گواه این است که تکذیب کافران بی‌زیان و ضرر نیست.

در ادامه به پیامبر اعظم (ص) توصیه می‌کند که از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش و چندان غصه آنان را مخور: «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ»^{۱۷۸}؛ «و بر آنان غم مخور، و از آنچه مکر می‌کنند تنگدل مباش». یعنی ما پشتیبان تو هستیم؛ پس، از توطئه‌های آنها نگران مباش. البته این منکران لجاج به جای این‌که از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان، و ملاحظه عاقبت کار مجرمان، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمده، می‌گویند: اگر راست می‌گویند این وعده عذاب الهی، کی واقع خواهد شد: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». در مقابل، می‌فرماید: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۱۷۹}؛ «و آنان [مردم را] از آن باز می‌دارند و [خود نیز] از آن دوری می‌کنند، [ولی] جز خویشتن را به هلاکت نمی‌افکنند و نمی‌دانند». کفار می‌پنداشتند که با این کار دعوت پیامبر (ص) را باطل می‌کنند؛ اما خداوند این تأثیر را معکوس کرده، اعلام می‌کند که تنها کسی که در این میدان متضرر می‌شود، خودشان هستند. راز آن نیز مشخص است؛ چرا که قوای ادراکی اینان مسدود است و استماع حقیقی ندارند. قرآن می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»^{۱۸۰}؛ «و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند، [ولی] ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی [قرار داده‌ایم].»

این نحوه پاسخ قرآن در حقیقت تسلی خاطر پیامبر اعظم (ص) را به دنبال دارد. بدین معنی مخالفان کسانی نیستند که فهیم و عاقل باشند، بلکه کرانی هستند که از درد جهل رنج می‌برند. در همین باره در پاسخ به یک جریان فکری، می‌فرماید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ^{۱۳۱}**؛ «آنان کسانی‌اند که گفتار [خدا] علیه ایشان [همراه با امت‌هایی از جنیان و آدمیان که پیش از آنان به سر بردند] به حقیقت پیوست. بی‌گمان آنان زیانکار بودند». زبانی که اینان می‌بینند این است که تمام سرمایه‌های وجود خود را از دست می‌دهند و خشم و غضب خدا را برای خود می‌خرند. و این در مقایسه دو گروه دوزخی و بهشتی که در آیات پیش از آن آمده است، به خوبی روشن می‌شود. مؤمنان مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند؛ در حالی که آنان همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینان حق‌نشناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان. آنها همراه مقربان خداوند در بهشتند، و اینها در زمره اقوام بی‌ایمان در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می‌شود. آنها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیان‌گرند و سرکش، و خودخواه و متکبر.^{۱۳۲}

در پاسخ به این موضع‌گیری در جای دیگر می‌فرماید: **لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ^{۱۳۳}**؛ «تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند، و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید، چه بد باری را می‌کشند». به اینان وعده عذاب تمام عیار در روز قیامت می‌دهد. البته هم‌فکرانشان را که در گذشته آیات الهی را انکار کرده بودند، در همین دنیا عذاب نمود. چنان‌که می‌فرماید: **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ^{۱۳۴}**؛ «پیش از آنان کسانی بودند که مکر کردند، [ولی] خدا ریشه آنان را کند. در نتیجه از بالای سرشان سقف بر آنان فرو

ریخت، و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب به سراغشان آمد». ریشه‌کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف، ممکن است اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آنها باشد که بر اثر زلزله‌ها و صاعقه‌ها در هم کوبیده شده و بر سر آنان فرود آمده است. نیز ممکن است کنایه از سازمان و تشکیلات آنها باشد که به فرمان خدا از ریشه بر کنده شد، و نابود گشت. جمله «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ» مؤید آن است. البته مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد.^{۱۳۵} این نکته را نباید از نظر دور داشت که گرچه اقوام مجرم در گذشته و حال از نظر مجرمیت یکسانند و در قیامت عذاب خواهند شد، اما در این‌جا متفاوتند و خداوند به برکت وجود پیامبر اعظم اینان را عذاب نمی‌کند. خود قرآن می‌فرماید: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ^{۱۳۶}

دل‌بیماری

پس از آن‌که طبیعتا باید حق برای آنها روشن شده باشد، باز ادعای خود را تکرار می‌کنند: إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۳۷} قرآن در این‌جا به تناسب این‌که کفار را به دلیل عناد ورزیدن، متهم به بیمار دلی می‌کند، می‌فرماید: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{۱۳۸}؛ «این چنین است! بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است». گویی اعمال آنها بر قلبشان زنگار ریخته است. در نتیجه چهره حقیقت که مانند آفتاب می‌درخشد، در آن بازتابی ندارد. چون در دنیا چنینند، در آخرت نیز از جمال حق محرومند: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ^{۱۳۹}؛ «زهی پندارا که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند».

در پایان خط این نسبت ناروا، کفار دو عکس‌العمل نشان دادند: یکی این‌که ادعا کردند که اگر ما بخواهیم می‌توانیم مثل این کلمات را بگوییم؛ زیرا اسطوره‌ای بیش نیست؛ زیرا این ادعا پس از همه مراحل تحدی، حتی نفی همیشگی آنان بر ناتوانی صورت گرفته است. قرآن در سوره بقره که به لحاظ

نزول پیش از این سوره است، می‌فرماید: **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۱۷۱}**؛ «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس [اگر راست می‌گویید] سوره‌ای مانند آن بیاورید، و گواهان خود را غیر خدا فراخوانید». سپس می‌افزاید: **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^{۱۷۲}**؛ «پس اگر نکرديد و هرگز نمی‌توانید کرد، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید». تقاضای دوم این که درخواست عذاب نموده، گفتند: **وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^{۱۷۳}**؛ «و یاد کن [هنگامی را که گفتند: خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور]. اینان تعذیب به بارش سنگ را در تاریخ قوم لوط که قرآن پنج بار بدان پرداخته است، شنیده بودند.^{۱۷۳} حتی آثار به جای مانده از آن را به چشم خود دیده بودند. لذا می‌فرماید: **وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَىٰ الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرَ السَّوْءِ أَقْلَمَ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا^{۱۷۴}**؛ «و قطعاً بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته‌اند؛ مگر آن را ندیده‌اند؟ [چرا]، ولی امید به زنده شدن ندارند».

اینان با توجه به آنچه از گذشتگان شنیده بودند، با قیافه حق به جانب گفتند: خدایا! اگر این کلمات حق است از آسمان بر ما سنگ بباران؛ یعنی سخنان پیامبر اعظم حق نیست. اما قرآن در پاسخ تقاضای عذاب فرمود: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ^{۱۷۵}**؛ «[ولی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود». این است معنی نبی رحمت که فرمود: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۱۷۶}**؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

عدم اصالت قرآن

دیو میلر (Daye Miller) می‌نویسد: اگر قرآن از سوی خداوند است، باید دارای نشانه‌ها و علائمی مبنی بر تصدیق و اعتبار خود باشد، و اگر از جانب خداوند نباشد، هرچند دارای خصوصیتی مثبت و ارزشمند باشد مردود است.^{۳۳} وی سپس با معیار قرار دادن کتاب مقدس می‌افزاید: قرآن با کتاب مقدس تورات و انجیل در تضاد است و در حوزه‌های تاریخی، عقیدتی، اخلاقی و دیگر معارف با یکدیگر در تناقض‌اند. با این بیان می‌خواهد به اصطلاح عدم اصالت قرآن را به اثبات برساند.

در یک سخن کوتاه باید گفت: اگر دو اثر که با فاصله زمانی بیش از پانصد سال نوشته شده است، از نظر محتوای با یکدیگر متفاوت باشند و یا تناقض داشته باشند، چه معیاری برای تشخیص سره از ناسره و حق از باطل وجود دارد؟ آیا کتاب اول که به ادعای کتاب دوم تحریف شده است، می‌تواند معیار درستی باشد؟ یا کتاب دوم که مدعی بیان خطاهای کتاب اول است؟ آیا گزارش دوم نمی‌تواند موجب شک و تردید در محتوای کتاب اول گردد؟ وانگهی سپردن مسند قضاوت در باره کتاب دوم به کتاب اول، سپردن طرف دعوا به شاکی نیست؟ افزون بر این که قضاوت عقل نیز به تعطیلی کشیده شده است؛ زیرا معیار قرار دادن کتب عهدین، یعنی پذیرش بسیاری از امور مخالف عقل از جمله تجسیم و حلول و...

افرادی چون سنوک و بول می‌نویسند: قرآن در مواردی دچار تناقض شده است؛ از جمله این که حضرت ابراهیم را دوگونه معرفی می‌کند! حضرت ابراهیم را در سوره‌های مکی، قبل از آن که او را بانی بیت‌الله بخواند، مانند دیگر انبیا، پیامبری منذر معرفی می‌نماید و می‌فرماید: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ^{۳۴}؛ «آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید». نیز: وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ^{۳۵}؛ «و در حقیقت، پیش از آن، به ابراهیم رشد [فکری] دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم. آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: این

مجسمه‌هایی که شما می‌پرستید، چیست؟» در آیات مکی مربوط به ابراهیم، سخنی از اسماعیل وجود ندارد؛ در حالی که در سوره‌های مدنی به عنوان بانی کعبه و مسلم اول و همراه با اسماعیل معرفی می‌شود: «وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۳۸۱}؛ «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند، [و گفتند:] ای پروردگار ما، از ما بپذیر که در حقیقت، تو شنوای دانایی».^{۳۸۱}

با توجه به تدریجی بودن نزول قرآن و شیوه اجمال و تبیین این گونه تناقضات بدوی به سادگی رفع می‌شود. از سوی دیگر سیر تاریخ ابراهیم، چنین اقتضایی دارد؛ زیرا بعثت ابراهیم و مبارزه با بت و بت پرستان در جوانی وی بوده است که فرمود: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ»^{۳۸۲}؛ «گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود». هجرت به حجاز و بنای کعبه با همکاری اسماعیل در کهنسالی بوده است؛ چون ابراهیم در پیری صاحب فرزندان (اسماعیل و اسحاق) شد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحَاقَ اِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^{۳۸۳}؛ «سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست».

همچنین در سوره‌های مکی اشاره می‌کند که خداوند برای عرب قبل از محمد (ص) نذیری نفرستاده است؛ از جمله: «... لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا اَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»^{۳۸۴}؛ «تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی. امید که راه یابند». در حالی صالح و هود به سوی دو قوم عرب، یعنی عاد و ثمود مبعوث شدند.

پاسخ اجمالی این است که: اولاً منظور از قوم در این آیات، قوم قریش است که پیش از آن، هیچ پیامبری نداشتند؛ هرچند برای دیگر اقوام اعراب پیامبری آمده باشد.^{۳۸۵} مفسران قرآن نیز به این نکته توجه داشته و حتی گفته‌اند خالد بن سنان و حنظله طبق برخی از روایات از انبیای عرب برای اعراب بوده‌اند. ثانیاً

منظور از این که می‌گوید پیش از محمد(ص) پیامبری نداشتند، آباء و اجداد نزدیکشان می‌باشد نه تا آغاز تاریخ و ما قبل آن. شاهد این مدعی خود قرآن است که در جای دیگر تعبیر به آباء دارد و می‌فرماید: لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ^{۳۸}؛ «تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی». ثالثاً اگر زمان زیادی از مرگ پیامبری بگذرد و جانشینی برای تبلیغ دین او نباشد عدم مندر صدق می‌کند.^{۳۷} احدی از این کفار قریش و اهل کتاب آن عصر، ادعای کذب قرآن را در این زمینه نکرده‌اند.

مواردی دیگری از این سنخ تناقضات و جز آن در لندن جمع آوری و در برخی از مجلات منتشر و در سایت‌ها قرار گرفته است. اینان در واقع قرآن را نشناخته و به عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، و ناسخ و منسوخ آن توجه نکرده‌اند. زیرا با اندکی دقت و تأمل این تهافت‌های بدوی و ظاهری قابل حل است.

اختلاف قراءات

ابن وراق (نام مستعار است) مستشرق هندی مسلمان‌زاده و از مدافعان سلمان رشدی، به بهانه اختلاف معنایی قراءات می‌پندارد که نمی‌توان قرآن را کلام وحی تلقی نمود.^{۳۸} به طور کلی باید توجه داشت که مسأله قرائت‌های گوناگون، خالی از ابهام نیست و موجب اشکالاتی در تثبیت قرائت واحد برای قرآن می‌شود؛ اما این مسأله و حیانت قرآن را خدشه‌دار نمی‌کند. از سوی دیگر بسیاری از مستندات این قرائت‌ها روایات ضعیف است که به هیچ روی قابل قبول نیست.

پنج. توهم شعر

یکی از اتهام‌هایی که از سوی کفار معاند به ساحت قدس نبوی مطرح می‌شد، شاعر بودن آن حضرت است. در دوران بعثت مکی، این اتهام مکرر به چشم می‌خورد. شعر به معنی کلام موزون منظوم و مقفایی است که حاکی از

احساس و تخیل باشد. دلیل این که به گوینده آن شاعر می‌گویند این است که به اموری متفطن می‌شود که دیگران بدان توجه نمی‌یابند.^{۳۸} شکی نیست که منظور از شعر همین کلمات موزون و مقفی بوده است که عده‌ای به نام شاعر آن را می‌سروده و برای دیگران می‌خواندند، و در موسم حج و دیگر مراسم در بدان تفاخر و تفاضل می‌کردند.^{۳۹} مؤید این سخن آن است که می‌نویسند: منظور از مصداق نزولی آیه *وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ*^{۴۰}، عبدالله بن زبیری سهمی، ابوسفیان بن حرث، هبیره بن ابی وهب و غیره هستند و مصداق نزولی آیه *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا*^{۴۱}، عبدالله بن رواحه، حسان بن ثابت و کعب بن مالک هستند.^{۴۲} ناگفته پیداست که مراد از نسبت شاعری به پیامبر (ص) و شعر بودن قرآن، نه به خاطر جنبه هنری شعر و شاعری و مقام و منزلت شاعران در میان مردم بوده است، بلکه از زاویه خیال‌پردازی‌های پوشالین و کاذب، در کنار وزن موسیقایی کلام است که این نسبت را به پیامبر می‌دادند. علاوه بر آن که بر حسب باور آنها، شعر نوعی القاءات شیطانی به شمار می‌رفت که بر زبان شاعر جاری می‌گردد. آنها بدین وسیله در پی وارد نمودن نقیصه بر قرآن بودند.

نسبت شعر به پیامبر در بستر تاریخ

اولین بار که مسأله شعر و شاعری در سوره یس مطرح شده است که بر اساس ترتیب و چینش سور قرآن، چهل و یکمین سوره است. قرآن با پیش‌دستی و قبل از آن که آنها عنوان شعر را به آیات قرآن بدهند، فرمود: *وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ*^{۴۳}؛ «و به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست، این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست». چه بسا بتوان اتهام شعر و شاعری به قرآن و پیامبر (ص) را، پیش از آن که تصریحی از جانب کفار بشود، از تهمت دروغ و اختلاق آنها به دست آورد. افزون بر آن که چون این اتهام در بین مردم رواج داشته، قرآن منتظر بازگویی آن نمانده و به دفاع از خود پرداخته است.

دومین بار این مسأله را در سوره شعرا مطرح می‌کند: هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ^{۳۳}؛ «آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند، که [دزدانه] گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغ‌گویند». ظاهر این سخن آن است که کفار معتقد بودند که شیاطین به شعراء کلماتی را در قالب شعر یاد می‌دهند. حتی می‌گفتند برای هر شاعری شیطانی است که اشعار را به او القا می‌کند. به حسب نقل تواریخ در عصر تابعان نیز این عقیده وجود داشته است. در بارهٔ یکی از شعراء تابعی به نام محمد بن بختیار بغدادی معروف به ابله^{۳۴} می‌نویسند: وی یک روز شعری را برای ابن دوامی حاجب انشاد می‌کند. وی می‌گوید این شعر از خود تو است؟ پاسخ می‌دهد آری. ناگهان صدایی از پنهان می‌شنود که ادعای ابله را تکذیب می‌کند. حاجب می‌گوید شعر دیگری بگو. او نیز شعر دیگری انشاد می‌کند که دوباره مورد تکذیب صاحب صدا قرار می‌گیرد. ابله می‌گوید تو کیستی؟ او می‌گوید: «شیطانک الذی اعلمک قول الشعراء من شیطان تو هستم که شعر را به تو یاد می‌دهم».^{۳۵} بر این اساس مدعی بودند که شیاطین بر پیامبر(ص) نیز فرود آمده، کلماتی را به او تلقین می‌کنند. البته قرآن اصل ایحای شیطانی و به دیگر سخن ایجاد وسوسه در قلب دوستانش را تأیید کرده، می‌فرماید: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ^{۳۶}؛ «و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند». در جای دیگر به صراحت پیامبر(ص) را شاعر دانسته‌اند. قرآن از زبان آنها می‌فرماید: وَيَقُولُونَ أَأَنْتَا لَتَّارِكُوا آلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۳۷}؛ «و می‌گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه، دست از خدایانمان برداریم؟» به نظر می‌رسد تعبیر «شاعر مجنون» بدترین اتهامی است که در اوج عصبانیت کفار بیان شده است؛ زیرا میان جنون و شعر که هر کدام به تنهایی اتهام بزرگی است، جمع کرده‌اند.

آنان با زدن چنین اتهامی، در صدد آن بودند که پیامبر(ص) را با نهایت حدت و شدت منکوب کرده، از چشم مردم بیندازند، و حال آن که دربارهٔ این

تعبیر دچار نوعی تناقض در کلام شده‌اند. بدین معنی که اگر دچار جنون است، مجنون شعر نمی‌گوید، و اگر شاعر است، شاعر دست‌کم با فکر و خیال کلماتی را در کنار یکدیگر می‌چیند و آن را به نظم در می‌آورد، اما دیوانه نمی‌تواند چنین کاری کند.

نیز می‌فرماید: بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ^{۲۱}؛ «آنها گفتند: [آنچه محمد (ص) آورده وحی نیست] بلکه خواب‌هایی آشفته است! اصلاً آن را به دروغ به خدا بسته است. نه، بلکه او یک شاعر است!» به نظر نمی‌رسد این سوره در صدد بیان اتهام فعلی آنها باشد، بلکه گزارشی از چنین اتهامی در گذشته دارد و شاهد بر آن، این است که همه انواع تهمت‌ها یکجا بیان شده است؛ در حالی که «بل»‌های مکرر در آیه حکایت از سیر تدریجی آنها دارد. بالأخره فرمود: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ^{۲۲}؛ «یا می‌گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می‌کشیم!» آنها بر این باور بودند که قرآن شعر است و چون شعر همراه شاعر است با رفتنش از بین می‌رود. بنابراین انتظار مرگ پیامبر (ص) را می‌کشیدند. شاید به این معنی باشد که چون پیامبر (ص) بت‌های آنان را نکوهش می‌کرد، آنان منتظر واکنش بت‌ها بودند.^{۲۳}

دفاع قرآن

همان‌گونه که اتهام شاعری به پیامبر (ص) در سیر خاصی بیان شده است، دفاع قرآن نیز با این سیر تناسب دارد.

خداوند در گام نخست در دفاعی کاملاً ساده از پیامبرش به این نکته می‌پردازد که ما اصلاً شعر به پیامبر (ص) یاد نداده‌ایم و شایسته نیست پیامبر (ص) شعر بگوید. طرح این اصل برای نفی شاعری از پیامبر (ص) و نفی شاعری از قرآن بوده است که فرمود: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ^{۲۴} در ادامه برای بیان تمایز قرآن از شعر، به تعریف قرآن پرداخته، می‌فرماید: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قرآنٌ مُبِينٌ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ^{۲۵}؛ «این [کتاب آسمانی]

فقط ذکر و قرآن مبین است، تا افرادی را که زنده [دل] اند، بیم دهد. و بر کافران اتمام حجت شود». بنابراین، آنچه شما شعر می‌پندارید شعر نیست، بلکه پند و اندازی است که به حال زنده‌دلان سودبخش است.

خدای سبحان در مقابل اندیشه جن‌گرایی و این‌که پریان و یا افرادی از بشر، آموزگار پیامبرند، فرشته وحی را به عنوان معلم پیامبر (ص) معرفی می‌نماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ“ در آخرین مرحله معرفی پس از سوگند به همه هستی محسوس و نامحسوس هرگونه ناروایی را از ساحت قدس نبوی دور می‌سازد و می‌فرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، وَ لَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ“؛ «قطعا [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است. و آن گفتار شاعری نیست، گرچه اندکی [به آن] ایمان دارید. و گفتار کاهن نیست، گرچه کمتر [از آن] پند می‌گیرید. این قرآن نازل شده از سوی خدای جهانیان است». در این معرفی ضمن بیان این‌که قرآن سخن رسول کریم است، شاعریت و کاهنیت را از ساحت قدس پیامبر (ص) نفی کرده است.

در گام بعدی و در دفاع از وحی، از ماهیت شعر و شاعران سخن می‌گوید: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ“؛ «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟ و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند». معرفی همه عناصر مثبت (قرآن و پیامبر) و عناصر منفی (شعر و شاعر) به این مناسبت است که خودشان با مقایسه بین قرآن و پیامبر (ص) از یک سو، و شعر و شعراء از سوی دیگر، خود به داوری بنشینند.

قرآن دو مسیر موازی در تلقین شعور مرموز را بیان می‌نماید: یکی وحی که از سوی خدا به پیامبران الهی می‌شود. دوم القائات شیطانی. در این آیات معیار تشخیص القای شیطانی را از ایحای ربانی، مشخص نموده و اعلام می‌دارد که انبیای از این امور شیطانی بیزارند. برخی از مفسران می‌نویسند: شعراء سه

تفاوت عمده با انبیاء دارند: نخست این که پیروان آنها گروه گمراهانند، و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیت‌ها می‌گریزند. دوم آن که آنها مردمی بی‌هدفند و خط فکری آنها به زودی دگرگون می‌شود، و تحت تأثیر هیجانها به آسانی تغییر می‌پذیرند. سوم این که آنها سخنانی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند، حتی در آن جا که واقعیتی را بیان می‌دارند، خود مرد عمل نیستند. در حالی که هیچ‌یک از این اوصاف سه‌گانه بر پیامبر اسلام (ص) تطبیق نمی‌کند.^{۳۸} شعر عرب غالباً رنگ قبیلگی، یا مدح و هجو دارد. اما قرآن از برنامه سعادت انسان سخن می‌گوید. شعر آنها محرک جنگ قبیلگی و غارت است، ولی قرآن از صلح و صفا می‌گوید. شعر عرب در وادی عشق جنسی و شهوت سیر می‌کند، ولی قرآن برنامه کنترل شهوت را ارائه می‌دهد. شعر آنها از لات و عزی تمجید می‌کند، و قرآن از لاهوت و ملکوت سخن می‌گوید.

اما این که چرا سخن پیامبر (ص) را شعر پنداشته‌اند، در حالی که به حسب ظاهر قواعد شعری را نداشت، بسا به این دلیل باشد که دو عنصر مهم شعری را به همراه داشت: یکی موزون بودن برخی از آیات، و دیگری تأثیر شگرفی که در شعر سراغ داشتند.

ش. دعوی کهانت

کهانت در لغت به معنی غیب‌گویی است.^{۳۹} بنا به نقل برخی از لغت‌شناسان در زبان عبری و سریانی «کوهن»، و در زبان آرامی «کاهنا» تلفظ می‌شود و به معنی غیب‌گو است.^{۴۰} در اصطلاح اولی به معنی غیب‌گویی و خبر دادن از حوادث و وقایع آینده است.^{۴۱} و کاهن به کسی گفته می‌شده است که به دلیل دارا بودن نفس قدسی و ملکوتی و مقام روحانی واقعا غیب می‌دانسته است؛ مانند حضرت هارون (ع) که به همین لقب نیز شهرت داشته است. اما پس از آن به مدعیان دروغین غیب‌دانی نیز اطلاق کاهن شده است.^{۴۲} همان‌هایی که جن را به استخدام خود در می‌آورند و از این طریق به اخبار غیبی دست می‌یابند.^{۴۳}

بی شک این اصطلاح ناشی از فرهنگ اهل کتاب و به خصوص یهود است، ولی در این‌که خود آنان این نسبت را به پیامبر داده و یا کفار از آنان اقتباس نموده‌اند، هر دو احتمال وجود دارد. بعید نیست که احتمال دوم قوی‌تر باشد؛ زیرا اهل کتاب غیب‌دانی پیامبر(ص) را با آن معنایی که نزد خودشان (کاهن اعظم) بوده است، قبول نداشتند، و قرآن نیز نمی‌خواهد آن را نفی کند. این نکته قابل توجه است که از میان اتهامات نسبت داده شده به پیامبر(ص) تعبیر کاهنی و شاعری بهترین و مؤدبانه‌ترین تعبیری است که ابراز کرده‌اند؛ چراکه این دو لقب از علائم فرزاندگی در عصر نزول قرآن بوده است؛ هرچند در نفی نبوت با بقیه عناوین مشترکند.

به هر صورت قرآن کریم در جایی به طور صریح نسبت کهانت به پیامبر(ص) را نقل نکرده است؛ اما در دوجا با نفی آن از ساحت قدس نبوی از آن حضرت دفاع نموده است. یکی این‌که می‌فرماید: فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ^{۳۱}؛ «پس اندرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه». معنی آیه این است که تو به برکت نعمت عقل و فکر خدادادی کاهن و دیوانه نیستی. دوم این‌که می‌فرماید: وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ^{۳۲}؛ «و نه گفتار کاهنی، هر چند کمتر متذکر می‌شوید».

دفاع قرآن

قرآن در برابر این نسبت ناروا نیز از پیامبر خود دفاع می‌کند. بدین نحو که چون کفار بر این باور غلط بودند که پیامبر(ص) از شیاطین و یا جنیان کمک می‌گیرد، لذا قرآن در ابتداء با بیان این‌که شیاطین برای چه کسانی سخن و پیام دارند، می‌فرماید: هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ^{۳۳}؛ «آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند، که [دزدانه] گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغگویند». ظاهر این سخن آن است که کفار معتقد

بودند که شیاطین بر پیامبر (ص) فرود آمده، کلماتی را به او تلقین می‌کنند. اما چون پیامبر (ص) افاک و ائیم نیست، محل فرود شیاطین هم نیست.

در مرحله بعد می‌فرماید: اگر تا پیش از بعثت پیامبر (ص) شیاطین می‌توانستند از طریق استراق سمع به برخی از اخبار آسمانی آگاهی پیدا کنند، پس از بعثت با حراست از آسمان به وسیله شهاب‌ها از این دزدی آشکار جلوگیری می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا»؛ «و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می‌نشستیم، [اما] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد». بنابراین دیگر این برنامه خاتمه یافته است و شیاطین حتی از این گونه کارها ممنوع شده‌اند: «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُؤُونَ»؛ «و شیطانها آن را فرود نیاورده‌اند، و آنان را نسزد و نمی‌توانند [وحی کنند]، در حقیقت آنها از شنیدن، معزول [و محروم] اند».

گرچه قرآن بارها پیامبر (ص) و قرآن را معرفی کرده بود، اما در برابر بهتان جدید نیز دوباره به معرفی قرآن و پیامبر (ص) پردازد. از این رو در برابر نسبت کفایت می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ... تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «قطعا که [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است... این قرآن نازل شده از سوی خدای جهانیان است». در این معرفی مبدأ نزول را رب العالمین و پیک وحی را رسولی بزرگوار معرفی می‌نماید، و شاعریت و کاهنیت را از ساحت قدس پیامبر (ص) نفی می‌کند.

اتهام جدید

در میان نویسندگان امروزی نیز کسانی وجود دارند که بنا به سفارش برخی از بنگاه‌های نشر تبلیغ علیه اسلام، پیامبر اعظم و قرآن قلم‌فرسایی می‌کنند. مانند کاری که سلمان رشدی مرتد در کتاب آیات شیطانی به دستور اربابان انگلیسی خود انجام داد، و در نهایت منتهی به صدور فتوای تاریخی امام خمینی مبنی

بر وجوب قتل وی گردید. سلمان رشدی در نامه‌ای که به روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس می‌نویسد، چنین آورده است: پیش از من نویسندگان غربی کتاب‌هایی در باره اسلام و پیامبر آن و ابعاد مختلف تاریخ اسلام نوشته و دروغ‌های فراوان و نسبت‌های ناروایی زیر پوشش: اسلام شناس، مستشرق، ایران شناس، خاورشناس نسبت داده بودند، اما هیچ‌کدام تا این حد گستاخی و دروغ و افتراء به کار نبرده بودند.^{۳۰}

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی و آقای فولادوند.
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج ۵، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۴م.
ابن فارس، مقائیس اللغه.
بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل، معروف به تفسیر بیضاوی، دارالفکر، بیروت.
جرجانی، علی بن محمد. التعریفات، ج ۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۴ق.
جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغه.
حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
خویی، سیدابوالقاسم، مصباح الاصول، تقریر سید محمد سرور واعظ حسینی، ج ۵، مکتبه اوزمی، قم، ۱۴۱۷ق.
ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام ندمری، ج ۴، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
س م ص، نامه نویسنده کتاب آیات شیطانی، ج ۲، دفتر انتشارات اهل بیت، ۱۳۷۵.
طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق.
طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دارالکتب العلمیه، بیروت.
علی الصغیر، محمد حسین، دراسات قرآنیه، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۲، ۱۴۱۳ق.
عکبری، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق عبدالقادر الارنوط، ج ۱، دار بن کثیر، دمشق، ۱۴۰۶ق.

- فاضل لنکرانی، محمد، مدخل التفسیر، ج ۲، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ خ.
 فخر رازی محمد بن عمر، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱، دارالکتاب
 العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ق. چهارم، ۱۴۱۳ق.
- فیومی، المصباح المنیر، انتشارات دارالهجره، ایران، قم.
 مان، نورمان ل «Norman L. Munn»، اصول روانشناسی، ترجمه و اقتباس
 محمود ساعتچی، ج ۸، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵.
 مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد
 اسلامی، ۱۳۶۸.
- معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران، ج ۱، مؤسسه فرهنگی التمهید،
 ۱۳۸۰خ.
- معرفت، محمدهادی، تلخیص التمهید، ج ۴، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،
 ۱۴۲۲ق.
- مقدادی، فؤاد کاظم، الاسلام و شبهات المستشرقین، ج ۱، مجمع جهانی اهل
 بیت (ع)، ۱۴۱۶ق.
- وجدی، محمد فرید، دائره المعارف قرن بیستم، ج ۳، بیروت ۱۹۷۱م.
 یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.

پی‌نوشت‌ها

۱. طبرسی، مجمع البیان، ذیل سوره انسان؛ معرفت، تلخیص التمهید، ج ۱، ص ۹؛ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، نوع نهم؛ الاتقان فی علوم القرآن، نوع اول.
۲. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۵.
۳. خویی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۹؛ فاضل لنکرانی، مدخل التفسیر، ص ۱۷۴؛ معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۲۳.
۴. توبه: ۳۲.
۵. ترجمه آیات از ابتداء تا انتهاء از حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی و آقای فولادوند است، که در برخی از موارد دچار اندکی تغییر شده است.
۶. فراهیدی، العین؛ فیومی، المصباح المتیز؛ ابن منظور، لسان العرب؛ طریحی، مجمع البحرین، کلمه جن.
۷. ابن فارس، مقائیس اللغة، کلمه جن؛ طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۷.
۸. جرجانی، التعریفات؛ وجدی، دائره المعارف قرن بیستم، کلمه جنون.
۹. طوسی، تفسیر تبیان، ذیل آیه ۵۲ ذاریات.
۱۰. مؤمنون: ۷۰.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۴.
۱۲. زبیدی، تاج العروس؛ فیومی، المصباح المنیر، ریشه اُلْس، عته و خیل.
۱۳. قلم: ۵۱/۲.
۱۴. ص: ۵.
۱۵. حکیم، علوم القرآن، ص ۴۴۶.
۱۶. ذاریات: ۵۲.
۱۷. طوسی، محمد بن الحسن، تفسیر تبیان، ذیل آیه ۵۲ ذاریات.
۱۸. مؤمنون: ۲۵.
۱۹. شعراء: ۲۷.
۲۰. قلم: ۵۱/۲.
۲۱. قلم: ۲/۲.
۲۲. اعراف: ۳۹/۱۸۴.
۲۳. حجر: ۶۷۴۵.
۲۴. سبأ: ۸/۵۸.
۲۵. دخان: ۱۴/۶۴.
۲۶. مؤمنون: ۷۰/۷۴.
۲۷. رک: وجدی، دائره المعارف قرن بیستم، کلمه جنون.

۲۸. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۱۳. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۶۲ و ج ۱۹، ص ۱۲۵
طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۸۵ و ج ۱۹، ص ۶۷.
۲۹. قمر: ۹.
۳۰. رک: مفاتیح الغیب و المیزان، ذیل آیه (قلم: ۳/۲).
۳۱. قلم: ۵۱.
۳۲. تکویر: ۲۱/۷ - ۱۵.
۳۳. فَلَا أَسْمَ بِالْحُنْسِ، الْجَوَارِي الْكُنْسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْفَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.
۳۴. تکویر: ۲۲.
۳۵. اعراف: ۱۸۴/۳۹.
۳۶. اعراف: ۱۸۵.
۳۷. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۸.
۳۸. سیأ: ۸.
۳۹. سیأ: ۸.
۴۰. سیأ: ۹/۵۸.
۴۱. سیأ: ۴۶.
۴۲. مؤمنون: ۶۸/۷۴.
۴۳. مؤمنون: ۶۹.
۴۴. وی فارغ التحصیل دانشگاه سویس انگلستان در مقطع دکتری است که با بورس تحصیلی دولت امریکا دوره فوق دکتری خود را در مؤسسه هوور در استانفورد گذراند.
۴۵. مجله «اسلام در نگاه غرب»، ص ۴۶-۴۷، این مجله گزارشی از آخرین آثار منتشره در باره پیامبر اسلام در غرب می باشد که به مناسبت سال پیامبراعظم منتشر شده است.
۴۶. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۶۲.
۴۷. ابن منظور، لسان العرب؛ راغب اصفهانی، مفردات، کلمه سحر.
۴۸. لسان العرب، سحر؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۱.
۴۹. اعراف: ۱۱۶.
۵۰. طه: ۶۶.
۵۱. ابن منظور، لسان العرب، سحر و طب.
۵۲. مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰.
۵۳. مدثر: ۲۴/۳ - ۲۵.
۵۴. ص: ۴/۳۸.
۵۵. قمر: ۲/۳۷.
۵۶. جن: ۲/۴۰.
۵۷. هود: ۷/۵۲.

٥٨. انعام: ٧/٥٥.
٥٩. صافات: ١٤/٥٦-١٥.
٦٠. انبیاء: ٣/٧٣.
٦١. انبیاء: ٢-٣.
٦٢. مجلسی، بحارالأنوار، ج ١، ص ٢١٨، باب ٦.
٦٣. فرقان: ٨.
٦٤. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ١٥، ص ٣٠.
٦٥. رک: شعراء/١٥٣؛ یونس/٧٦-٧٧؛ مائده/١١٠.
٦٦. هود: ٧.
٦٧. مدثر: ٢٤-٢٥.
٦٨. احقاف: ٧.
٦٩. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ١، ص ١٥٦..
٧٠. مدثر: ١٩/٤-٢٥.
٧١. مجمع البیان، مفاتیح الغیب و المیزان، ذیل آیه.
٧٢. مدثر: ٢٥.
٧٣. هود: ٧/٥٢.
٧٤. اسراء: ٨٨/٥٠.
٧٥. یونس: ٣٨/٥١.
٧٦. هود: ١٣/٥٣.
٧٧. انعام: ٧/٥٥.
٧٨. صافات: ١٤/٥٦-١٥.
٧٩. انبیاء: ٣/٧٣.
٨٠. انبیاء: ٤.
٨١. طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ٤ سوره انبیاء.
٨٢. ملک: ٢٦.
٨٣. عنکبوت: ٥٠.
٨٤. احقاف: ٢٣.
٨٥. فیومی، المصباح المنیر، خلق.
٨٦. ص: ٧/٣٨.
٨٧. احقاف: ١١/٦٦.
٨٨. احقاف: ١٧.
٨٩. طور: ٣٣/٧٦.
٩٠. رک: العین و لسان العرب.

۹۱. انعام: ۱۳۸.
۹۲. مجمع البيان و الميزان، ذیل آیه ۳۳ طور.
۹۳. فرقان: ۴/۴۴-۵.
۹۴. ابن منظور، لسان العرب، کتب.
۹۵. تفاسیر: تبيان، مجمع البيان، مفاتيح الغیب، الميزان، نمونه، ذیل آیه.
۹۶. انبیاء: ۵/۷۳.
۹۷. ابن منظور، لسان العرب، حلم و ضعت.
۹۸. یوسف: ۴۴.
۹۹. تفاسیر: الميزان و نمونه، ذیل آیه.
۱۰۰. مان، اصول روانشناسی، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۵.
۱۰۱. یوسف: ۱۱۱/۵۳.
۱۰۲. احقاف: ۸/۶۶.
۱۰۳. احقاف: ۸.
۱۰۴. احقاف: ۹/۶۶.
۱۰۵. احقاف: ۱۲.
۱۰۶. سبأ: ۴۳/۵۸.
۱۰۷. سبأ: ۴۴.
۱۰۸. سبأ: ۴۵.
۱۰۹. رک: مجمع البيان، مفاتيح الغیب، كشف الاسرار، الميزان، نمونه، ذیل آیه.
۱۱۰. نحل: ۱۰۱/۷۰.
۱۱۱. نحل: ۱۰۲/۷۰.
۱۱۲. مجمع البيان، ذیل آیه.
۱۱۳. سجده: ۳/۷۵.
۱۱۴. شوری: ۲۴/۶۲.
۱۱۵. حاقه: ۴۴/۷۸-۴۶.
۱۱۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۲۶.
۱۱۷. رک: کشف، مفاتيح الغیب، كشف الاسرار، الميزان، ذیل آیه.
۱۱۸. شوری: ۲۴/۶۲.
۱۱۹. طور: ۳۴/۷۶.
۱۲۰. دخان: ۱۳/۶۴.
۱۲۱. دخان: ۱۴.
۱۲۲. نحل: ۱۰۳/۷۰.
۱۲۳. رک: مجمع البيان، مفاتيح الغیب، كشف الاسرار، منهج الصادقین، الميزان، نمونه، ذیل آیه.

۱۲۴. نحل: ۱۰۳/۷۰.
۱۲۵. فراهیدی، العین؛ ابن منظور، لسان العرب، لحد.
۱۲۶. احقاف: ۱۲.
۱۲۷. شعراء: ۱۹۲-۱۹۵.
۱۲۸. یوسف: ۲.
۱۲۹. نیز ر.ک: وعد/۳۷؛ ص/۱۱۳؛ زمر/۳۸؛ فصلت/۳؛ شوری/۷؛ زخرف/۳.
۱۳۰. مجله «اسلام درنگاه غرب»، ص ۴۷-۴۸.
۱۳۱. نحل: ۱۰۳.
۱۳۲. احقاف: ۱۲.
۱۳۳. شعراء: ۱۹۲-۱۹۵.
۱۳۴. الاسلام و شبهات المستشرقین، مقدادی، ص ۳۱۲.
۱۳۵. همان، ص ۳۱۳.
۱۳۶. همان.
۱۳۷. همان، ص ۳۱۵.
۱۳۸. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۲.
۱۳۹. اسراء: ۱۱۰.
۱۴۰. العین و لسان العرب، سطر.
۱۴۱. قلم: ۱۵/۲.
۱۴۲. فرقان: ۵/۴۲.
۱۴۳. تفسیر کبیر، ذیل آیه.
۱۴۴. نمل: ۶۸/۴۸.
۱۴۵. انعام: ۲۵/۵۵.
۱۴۶. نحل: ۲۴/۷۰.
۱۴۷. مؤمنون: ۸۳/۷۴.
۱۴۸. مطففین: ۱۳/۸۶.
۱۴۹. انفال: ۳۱/۸۸.
۱۵۰. قلم: ۱۶/۲.
۱۵۱. تبیان، مجمع البیان، و المیزان، ذیل آیه.
۱۵۲. فرقان: ۶/۴۲.
۱۵۳. طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۲.
۱۵۴. مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۱۵، ص ۲۳.
۱۵۵. نمل: ۶۸/۴۸.
۱۵۶. نمل: ۶۹/۴۸.

۱۵۷. مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۱۵، ص ۵۳۱.
۱۵۸. نحل: ۱۲۷/۷۰.
۱۵۹. انعام: ۲۶/۵۵.
۱۶۰. انعام: ۲۵.
۱۶۱. أحقاف: ۱۸/۶۶.
۱۶۲. مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۲۱، ص ۳۳۹.
۱۶۳. نحل: ۲۵/۷۰.
۱۶۴. نحل: ۲۶.
۱۶۵. تفسیر المیزان و نمونه، ذیل سوره.
۱۶۶. انفال: ۳۳.
۱۶۷. مطفین: ۱۳/۸۶.
۱۶۸. مطفین: ۱۴/۸۶.
۱۶۹. مطفین: ۱۵.
۱۷۰. بقره: ۲۳/۸۷.
۱۷۱. بقره: ۲۴.
۱۷۲. انفال: ۳۲/۸۸.
۱۷۳. رک: هود: ۸۲/۵۲.
۱۷۴. فرقان: ۴۰/۴۲.
۱۷۵. انفال: ۳۳/۸۸.
۱۷۶. انبیاء: ۱۰۷.
۱۷۷. مجله اسلام در نگاه غرب، ص ۵۰.
۱۷۸. ذاریات: ۲۴.
۱۷۹. انبیاء: ۵۲.
۱۸۰. بقره: ۱۲۷.
۱۸۱. مقدادی، الاسلام و شبهات المستشرقین، ص ۲۴۲-۲۴۳.
۱۸۲. انبیاء: ۶۰.
۱۸۳. ابراهیم: ۳۹.
۱۸۴. سجده: ۳.
۱۸۵. تفاسیر: المیزان، ذیل آیه ۳ سوره سجده.
۱۸۶. یس: ۶.
۱۸۷. رک: تفسیر کبیر، ذیل آیه ۶ یس.
۱۸۸. مجله اسلام در نگاه غرب، ص ۵۰.
۱۸۹. العین، لسان العرب و المصباح المنیر، کلمه شعر.

۱۹۰. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۲.
۱۹۱. شعراء: ۲۲۴.
۱۹۲. شعراء: ۲۲۷.
۱۹۳. مجمع البیان، ذیل آیه.
۱۹۴. یس: ۶۹/۴۱.
۱۹۵. شعراء: ۲۲۱/۴۷-۲۲۳.
۱۹۶. وی جوانی بسیار باهوش بوده است که از باب نامیدن اشیاء به ضد آن، به وی لقب ابله داده بودند.
۱۹۷. عکبری، شذرات الذهب، ج ۴، ص ۲۶۶.
۱۹۸. انعام: ۱۲۱/۵۵.
۱۹۹. صافات: ۳۶/۵۶.
۲۰۰. انبیاء: ۵۱/۷۳-۵۲.
۲۰۱. طور: ۳۰/۷۶.
۲۰۲. مجمع البیان و تفسیر کبیر، ذیل آیه.
۲۰۳. یس: ۶۹/۴۱.
۲۰۴. یس: ۶۹-۷۰.
۲۰۵. تکوین: ۲۱/۷-۱۵.
۲۰۶. حاقه: ۴۰-۴۳.
۲۰۷. شعراء: ۲۲۴-۲۲۶.
۲۰۸. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۷۹.
۲۰۹. ابن منظور، لسان العرب، کهن.
۲۱۰. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، کلمه کهن.
۲۱۱. ابن منظور، لسان العرب، کهن.
۲۱۲. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، کلمه کهن.
۲۱۳. طریحی، مجمع البحرین، کهن.
۲۱۴. طور: ۲۹/۷۶.
۲۱۵. حاقه: ۴۲/۷۸.
۲۱۶. شعراء: ۲۲۱/۴۷-۲۲۳.
۲۱۷. جن: ۹.
۲۱۸. شعراء: ۲۱۰-۲۱۲.
۲۱۹. حاقه: ۴۰/۷۸-۴۳.
۲۲۰. نامه نویسنده کتاب آیات شیطانی، ص ۲۴.

